

# قسطنطیه

شهر محبوب جهان  
۱۹۲۴ - ۱۴۵۳

فیلیپ منسل

ترجمه  
شهلا طهماسبی

فرهنگ نشر نو  
با همکاری نشر اسیم  
تهران - ۱۴۰۱

قسطنطنیه تخت‌گاه امپراتوری روم است... از این رو تو  
امپراتور قانونی رومی‌هایی... و کسی که امپراتور  
رومی‌هاست، و امپراتور رومی‌ها باقی می‌ماند، امپراتور  
سرتاسر کره زمین نیز است.

گئورگ تراپزونتیوس<sup>۱</sup> به «محمد فاتح»، ۸۷۲/۱۴۶۶

## II

## فاتح

بعد از ظهر ۲۹ مه ۱۴۵۳، سه‌شنبه ۲۰ جمادی‌الاولی ۸۵۷، سلطان [محمد]  
سوار بر اسبی سفید وارد شهری شد که از دیرباز آرزویش را در سر  
می‌پروراند و به سوی جاده مرگ پیش رفت. سپاهیان پیروزمند عثمانی  
به غارت و چپاول مرکز شهر<sup>۲</sup> پرداختند. به گفته یک شاهد عینی و نیز، در  
خیابان‌ها خون مانند آب باران که پس از طوفانی ناگهانی جاری می‌شود  
راه افتاده بود. اجساد مانند خربزه‌هایی که در راه آب پیش می‌روند از دریا  
بیرون می‌آمدند.<sup>[۱]</sup> یکی از مقامات عثمانی به نام تورسون/ دورسون بیگ<sup>۳</sup>  
نوشته است: «سربازان ظرف‌های طلا و نقره و جواهرات و همه پارچه‌ها  
و اشیای قیمتی کاخ سلطنتی و خانه‌های اعیان شهر را برداشتند و بردند.  
به این ترتیب، خیلی از بی‌چیزان به مال و منال رسیدند و خیمه‌ها پر شد از  
جوانان برومند و دختران زیبارو.» سلطان پیش راند تا به مادر کلیسای

۱. George Trapezuntios، مورخ کثرتی که بعدها به دربار «فاتح» احضار و مورخ رسمی  
شد.

۲. آن‌جا Forumtauri (مرکز شهر) نام داشت و تقریباً مطابق با میدان بایزید استانبول  
امروزی بود.

۳. کهنه‌سربازی که در این فتح شرکت داشت و از اولین دبیران و نثرنویسان عثمانی بود.  
استانبول و تمدن عثمانی، ۱۱.

مسیحیت شرقی و مقر بطریق / بطرکِ عام<sup>۱</sup>، کلیسای جامع حکمت ربانی<sup>۲</sup> رسید که ۹۰۰ سال پیش ژوستینیان ساخته بود و بزرگ‌ترین گنبد اروپا را داشت، سپس از اسب فرود آمد و خم شد و مشتی خاک برداشت و بر عمامه خود ریخت تا نشان دهد بنده حقیر خداست.

تُرک در داخل عبادتگاه که به چشم یونانی‌ها «آیتی از بهشت، بارگاه ملکوتی، گردونه کروبیان» بود گفت: «اشهد أن لا اله الا الله، اشهد أن محمداً رسول الله.» با این سخنان، کلیسای جامع هاگیا سوفیا به مسجد جامع ایاصوفیه تبدیل شد. با ورود سلطان، صدها یونانی که به امید معجزه‌ای نجات‌بخش به کلیسا پناه آورده بودند، گروه‌گروه به اسارت رفتند.

سلطان مقابل یکی از سربازان که سنگ‌های مرمر کف کلیسا را تکه‌تکه می‌کرد، ایستاد و با بروتی فاتحانه گفت: «به غارت و اسیر گرفتن قناعت کن، بناهای شهر مال من است.» و در پای موزاییک‌های طلایی تصاویر عیسی مسیح و مریم عذرا و قدیسان مذهب ارتدکس و امپراتوران بیزانس [دیوارهای کلیسا]، به نیایش الله پرداخت و در پاسخ تبریک و تحیت ملتزمان خود گفت: «خداوند سرای عثمان را تا جهان باقی است برجا بدارد و بر سنگ‌مهرش نقش فتح و ظفر حکم براند.»<sup>۳</sup> [۲]

در ۸۵۷/۱۴۵۳، محمد دوم، سلطان امپراتوری عثمانی که ترکان به او «فاتح» لقب داده بودند، فقط ۲۰ سال داشت. او در آدرنه، پایتخت عثمانیان، در ۲۰۰ مایلی شمال غربی قسطنطنیه به دنیا آمده بود و، بنا بر وقایع‌نامه‌ای که خود دستور تألیفش را داد، فکر تصرف قسطنطنیه او را از کودکی تسخیر کرده بود و پیوسته پافشاری می‌کرد که تأخیر در این کار

### 1. Oecumenical Patriarch

۲. کلیسای جامع Haghia Sophia، هاگیا سوفیا، این کلمه یونانی است و به ایتالیایی Santa Sophia تلفظ می‌شود، پس از فتح قسطنطنیه به مسجد ایاصوفیه تبدیل شد و امروز موزه است. (نویسنده معادل انگلیسی آن، Holy Wisdom، را به کار برده است).

۳. برای آگاهی از وضعیت قسطنطنیه در روزهای اول فتح نک. استانبول، شهر شکوه دبرین، ۹-۵، ۸۵-۱۸۳.

جایز نیست. موقعیت محقق ساختن رؤیای بزرگ او در سال ۸۵۵/۱۴۵۱، که پدرش مراد دوم از دنیا رفت و خود به سلطنت رسید، فراهم شد. قسطنطنیه از نظر طبیعی آماج آمال و آرزوها بود و گویی به لحاظ جغرافیایی و تاریخی طوری ساخته شده بود که پایتخت یک امپراتوری شود؛ «شهر» در انتهای خلیجی مثلث شکل قرار گرفته که سه طرفش را آب احاطه کرده است. در شمال آن بندرگاهی است به پهنای یک کیلومتر و درازای شش کیلومتر که به شاخ زرین<sup>۱</sup> اشتها دارد، احتمالاً به این علت که آفتاب هنگام غروب بر آن پرتوهای طلایی رنگ می افشاند؛ در مشرق آن، بوسفور است، تنگه‌ای باریک که اروپا را از آسیا جدا می کند؛ و در جنوب آن، دریای مرمره، دریایی داخلی و کوچک که دریای اژه را به دریای سیاه می پیوندد. «شهر»، هم دژی طبیعی بود و هم بندری پرآب و بی همتا با دسترسی سهل و آسان از راه آبی به افریقا، دریای مدیترانه و دریای سیاه. به علاوه در خاک اصلی، در تقاطع راه‌های میان اروپا و آسیا و رود دانوب به فرات، قرار داشت. گویی فقط برای این خلق شده بود که بتواند ثروت و دولت را از چهار گوشه جهان دریافت کند.

بنا بر مشهور، بیزانس را یونانی‌ها، در قرن هفتم قبل از میلاد، به عنوان مستعمره بنا کردند و در ۳۲۴ م، کنستانتین / قسطنطین کبیر شهر جدیدی با نام روم نو در جای آن ساخت. پایتخت جدیدی که موقعیت استراتژیک آن از روم قدیم، که کنار رود تیبر قرار داشت، بهتر بود. از آن پس، بیش از هزار سال پایتخت امپراتوری روم شرقی / بیزانس بود. در قرن ششم میلادی، امپراتور ژوستینین، سازنده هاگیا سوفیا بر کنستانتینوپل / قسطنطنیه<sup>۲</sup> حکمروایی می کرد و امپراتوری اش از فرات تا تنگه جبل طارق گسترده بود. «شهر» جادوی زمان را نیز به جلال و جبروت روم افزود: بر «ملکه شهرها» ۹۲ امپراتور فرمانروایی کرده بودند. در جهان هیچ شهر

۱. Golden Horn، (خلیج قسطنطنیه)، به عربی قَرْنُ الدَّهَبِ، در زبان فرانسوی Corned'or (ترکی آن قورن دور)، آلتون بویوز و خریسون کراس نیز ضبط شده است. استانبول و تمدن امپراتوری عثمانی، ۷.

دیگری چنین تاریخ سلطنتی پردوامی ندارد. به علاوه، در بیشتر هزار سال امپراتوری خود، بزرگ‌ترین و بافرهنگ‌ترین شهر اروپا بوده است، خزانه مجسمه‌ها و نسخه‌های خطی ادبیات یونانی-رومی و کانون حیات مسیحیت شرقی. در قرون وسطا، سیاحی به نام بنیامین اهل تودلا<sup>۱</sup> با دیدن ثروت و غنای آن نوشته بود: «در این جا یونانی‌ها طلا و جواهرات قیمتی بسیار دارند، ردهایشان از ابریشم است و با نخ طلا گلدوزی شده، با اسب رفت و آمد می‌کنند، به شاهزاده‌ها می‌مانند... در هیچ‌جای جهان ثروتی مثل ثروت قسطنطنیه یافت نمی‌شود.» در ۱۲۰۳، در دوره جنگ‌های صلیبی شوالیه‌ای به نام سیور دیولهاردوئن<sup>۲</sup> نیز نوشته که هم‌زمان او با دیدن قسطنطنیه در حیرت فرورفتند: «هنگامی که این دیوارهای بلند، این برج‌های پرنقش‌ونگار که شهر را کاملاً دربر گرفته، آن کاخ‌های مجلل و آن کلیساهای رفیع را دیدند که تعدادشان آن قدر زیاد بود که کسی تا خودش آن‌ها را نبیند باورش نمی‌شود...»

زیرا قسطنطنیه را باشکوه‌ترین دیوارهای همه شهرهای اروپا دربر گرفته بود. این دیوارها، که بین سال‌های ۴۱۲ تا ۴۲۲ ساخته شده بودند، از دریای مرمره تا شاخ زرین گسترده بودند و دورتادور آن‌ها را خندق گرفته بود. آن‌ها سه لایه ضخامت داشتند و از این سر تا آن سرشان، ۱۹۲ برج کنگره‌دار ساخته شده بود. دیوارهای قسطنطنیه ۶/۶۷ کیلومتر مساحت‌شان بود و هماهنگ با فرازونشیب زمین ساخته شده بودند. در قرن نوزدهم، خندق‌ها به باغ و بستان تبدیل شدند، دیوارها فرو ریختند، پایتال و عشقه آن‌ها را پوشاند و گذرگاه گله‌های بز و گله‌داران شدند. بایرن<sup>۳</sup> نوشته است: «من ویرانه‌های آتن، افسوس و دلفی را دیده‌ام،

1. Benjamin of Tudela

2. Sieur de Villehardouin

۳. جرج گوردن نائل بایرن (۱۸۲۴-۱۷۸۸)، شاعر سرشناس رمانتیک انگلیسی. در ایتالیا از آزادی‌خواهان پشتیبانی کرد و یک سال پیش از مرگ به طرفداری از استقلال‌طلبان یونان به آن‌جا رفت و برای متحد کردن یونانی‌ها با ماژورگرتا تو همکاری کرد و به سبب ابتلا

بخش اعظم ترکیه، خیلی جاهای اروپا و بعضی جاهای آسیا را زیر پا گذاشته‌ام، اما هرگز شاهکاری طبیعی یا هنری ندیده‌ام که همچون دورنمای [قلعه] هفت برج تا شاخ زرین، از هر جهت، این چنین بر من تأثیر گذاشته باشد.»<sup>[۳]</sup>

دیوار، به نوشته یک بیزانسی، به این علت ساخته شده بود که قسطنطنیه «شهر محبوب جهان» بود. هیچ شهری با این همه حمله و محاصره روبه‌رو نشده بود: گوت‌ها (۳۷۸ و ۴۷۶)، هون‌ها (۴۴۱)، اسلاوها (۵۴۰ و ۵۵۹ و ۵۸۱)، آوارها (۶۱۷)، ایرانی‌ها و آوارها (۶۲۶)، اعراب (۱۸-۷۱۷ و ۷۹-۶۶۹)، بلغارها (۹۲۴، ۹۱۳، ۸۱۳)، روسی‌ها (چهار بار بین ۸۶۰ و ۱۰۳۴) و پیچنگ‌ها (۱۰۸۷). شهر از غارت و چپاول جنگ صلیبی سال ۱۲۰۴ که رقیب تجارتی‌اش و نیز ترتیب داده بود کمر راست نکرد و، در ۱۲۶۱، پس از بازگشت «شهر» به دست بیزانسی‌ها، متحمل شکست‌های پی‌درپی امپراتوری بیزانس از دشمنان مسلمان و جنگ‌های داخلی بین امپراتوران رقیب شد و جمعیت آن که در اوج شکوفایی ۴۰۰/۰۰۰ یونانی یا «رومی» بود، آن‌چنان که خودشان از سر غرور، خویشان را می‌نامیدند به ۵۰/۰۰۰ نفر رسید.\* در سال ۱۴۰۰، شهر به چند قصبه کوچک که مزارع و باغ‌ها جداشان کرده بودند، تقلیل یافت.

در ۱۴۵۳، آخرین امپراتور بیزانس، کنستانتین یازدهم، بر جایی فرمانروایی می‌کرد در حد چند جزیره و منطقه ساحلی به اضافه پلپونز/ مورثا/ مورّه! تجارت به دست ونیزی‌ها و جنوایی‌ها افتاده بود، مجسمه‌های کهن به فروش یا به سرقت رفته بودند و سُرب که پوشش بام کاخ سلطنتی بود، برای ضرب سکه ذوب شده بود. از بام آیا صوفیه سلطان

→

به تب در همان‌جا درگذشت. شاهکار او دُن‌ژوان نام دارد که قسمتی از آن به فارسی ترجمه شده است.

\* دولت ترکیه هنوز اتباع ارتدکس خود را ارتدکس رومی می‌نامد.

ویرانه‌های کاخ را نظاره کرد، یاد امپراتوری‌ها و امپراتورهای دیگر در ذهنش نقش بست و خواند:

پرده‌داری می‌کند بر قصر قیصر عنکبوت  
بوم نوح می‌زند برگنبد افراسیاب<sup>۱۴</sup>

اگرچه تاریخ و جغرافیا قسطنطنیه را به یک پایتخت سلطنتی بی‌بدیل بدل کرده بودند، عثمانی‌ها نیز خویشتن را کسانی می‌دانستند که مقدر شده بود بر یک امپراتوری بزرگ حکم‌فرمایی کنند. بسیاری از ترکان، زمانی که هنوز در آسیای مرکزی صحرائشین بودند، خویشتن را قوم «برگزیده خداوند» می‌شمردند. آن‌ها در جنگ به‌مثابه شیاطین و در صلح به‌مثابه ملائک و به یکسان اسطوره‌ای و انسانی بودند و تقدیرشان این بود که بر جهان حکم برانند. عثمانیان از تیره قایی از طایفه ترکان غز/أغز/أغوز بودند که در قرن دوازدهم میلادی/ ششم قمری با هزاران ترک دیگر از آسیای مرکزی به آسیای صغیر/ آناتولی<sup>۲</sup> آمده بودند. آب‌وهوای این ناحیه و خلأ قدرت ناشی از انحطاط و فروپاشی امپراتوری بیزانس و سلجوقیان [روم] - دولتی ترک که زمانی قدرتمندانه بر آناتولی غربی با مرکزیت قونیه حکومت می‌کرد- این مردمان چادرنشین و بیابان‌گرد را جلب کرده بود. در اوایل قرن چهاردهم میلادی/ هشتم قمری، عثمان، اولین سلطان سلسله عثمانی، امیرنشین مستقلی در شمال غربی آناتولی در مرز

۱. ترجمه شعر از صفحه ۱۳ کتاب استانبول و تمدن امپراتوری عثمانی، نقل شده است. در صفحه ۵۵۸، ج ۱، ایران و جهان از مغول تا قاجاریه، عبدالحسین نوایی، این بیت به این صورت ضبط شده است: «بوم نوبت می‌زند بر طارم افراسیاب/ پرده‌داری می‌کند در قصر قیصر عنکبوت».

۲. شبه‌جزیره‌ای واقع در منتهای غربی قاره آسیا، قسمت آسیای ترکیه کنونی. یونانیان آن را آناتولیا (طلوع خورشید) می‌نامیدند و آنادولو نام ترکی کنونی آن است. کنار شمالی آن مجاور دریای سیاه و بغازها (داردانل، دریای مرمره و بوسفور) و کنار غربی آن مجاور دریای اژه و کنار جنوبی آن مجاور دریای مدیترانه است.

امپراتوری بیزانس، حدود بوزسه/ بورسا، اولین پایتخت عثمانیان، به وجود آورد.

عثمانیان از برکت توالی سلاطین درخور توجه، 'پیدایش نیروی برگزیده و خلل ناپذیری موسوم به یینی چری (کلمه ترکی به معنی فوج نو)' و ضعف و تشتت دولت‌های مجاور برق‌آسا به قدرت جهانی رسیدند. این امر از سود جستن آنان از شور و اشتیاق مسلمانان برای جنگ با مسیحیان، تحت عنوان غزا، جنگی که فرصت غارت و چپاول به آن‌ها می‌داد، میسر شد. باین‌حال، یکی از علل برآمدن عثمانیان این بود که به تقسیم‌بندی میان مسیحیان و مسلمانان قایل نبودند. ترک‌های عثمانی هم برای یونانی‌ها و هم برای طرف مقابل‌شان می‌جنگیدند. در واقع، آن‌ها در سال ۷۳۳/۱۳۵۲، به‌عنوان نیروی نظامی مزدور برای خدمت به امپراتور یوحنا ششم ملقب به کانتاکوزنوس<sup>۲</sup> در جنگی داخلی، با کشتی به اروپا اعزام شدند. پنج شاهزاده عثمانی، با شاهزاده‌خانم‌های یونانی یا اسلاو ازدواج کردند (اما «فاتح» که مادرش برده‌ای مسیحی یا یهودی تبار بود، خون سلطنتی نداشت). عثمانی‌ها، در همان بار اول مزدوری برای امپراتور بیزانس، با امپراتوری تجارتی و ثروتمند جنوا<sup>۳</sup> متحد شدند؛ در ۷۶۸/۱۳۶۶، پایتخت آن‌ها از بوزسه در آسیا به آدرنه/ آدریانوپل<sup>۴</sup> در اروپا منتقل شد و در عرض سی سال، دو حکومت ارتدکس بزرگ بلغارستان و صربستان را، که هر دو به قسطنطنیه چشم داشتند، شکست دادند.

پیشروی‌های عثمانیان را ظهور یک رقیب قوی ترک در آسیای مرکزی به نام تیمور لنگ مدتی به تعویق انداخت. تیمور، در ۸۰۴/۱۴۰۲، سلطان بایزید اول عثمانی را، که لقب یل‌دیرم<sup>۵</sup> (کلمه ترکی به معنی آذرخش یا

1. Bursa
2. John Cantacuzenus
3. Genoa
4. Edirne/ Adrianople
5. Yildirim



صاعقه) چندان هم برازنده‌اش نبود، شکست داد و اسیر کرد.<sup>۱</sup> پس از مرگ تیمور [۸۰۷ق]، عثمانی‌ها تلاش برای کسب قدرت جهانی را از سر گرفتند، بخش اعظم آناتولی و بالکان را فتح کردند و قسطنطنیه بدل به جزیره‌ای یونانی در دریای عثمانی شد. در گذشته، بایزید اول و مراد دوم، پدر «فاتح»، هر دو «شهر» را محاصره کرده بودند. تصرف نشدن آن تا آن زمان برای محمد دوم یک معجزه بود.

پس از سقوط قسطنطنیه، از آن‌جا که «شهر» در جنگ تسلیم نشده بود، سپاهیان سلطان طبق قوانین اسلامی ساکنان را به اسارت گرفتند و حدود ۳۰/۰۰۰ مسیحی «شهر» را اسیر یا تبعید کردند، بیش از هزاران نفر «خوراک شمشیرها» شدند. آخرین امپراتور، کنستانتین یازدهم، در جنگ کشته شد و امپراتوری روم شرقی گور او شد. صدراعظم او، لوکاس نُتاراس، اعدام شد - به علت ترس سلطان از همکاری‌اش با دشمنان غربی، یعنی ونیز و پاپ، یا به علت خودداری از تسلیم پسرش به تعیّش سلطان. بیشتر یونانی‌ها و نجبای ونیزی که در شهر ماندند به همین سرنوشت گرفتار شدند.

قسطنطنیه با شمشیر تسخیر شد و تا ۴۶۹ سال بعد و پایان عمر امپراتوری عثمانی، زور ابزار اصلی و عمده عثمانیان برای بقا باقی ماند، همان‌طور که برای سایر سلسله‌ها بود. سلطان محمد، در ۸۵۶/۱۴۵۲ که مقدمات محاصره را تدارک می‌دید، قلعه بزرگ روملی حصار<sup>۲</sup> را در بوسفور بنا کرد. بین سال‌های ۱۴۵۵ و ۸۵۹/۱۴۵۳ و ۸۵۷ نیز «با شتاب تمام» قلعه [نظامی] عظیم یدی قُله<sup>۳</sup> (کلمه ترکی به معنی هفت برج) در غرب شهر، جایی که دیوارهای شهر به دریای مرمره می‌رسند، ساخته شد. امروز، در

۱. بایزید، چندی پس از اسارت، در ۸۰۵ درگذشت.

۲. یا روم‌ایلی حصار، به معنی قلعه مملکت روم، در سمت راست بوسفور و قسمت اروپایی بنا شد.

بنای متروک هفت برج، هیچ نشانه‌ای از این‌که زمانی خوف‌انگیزتر از زندان [قلعه] باستیل و برج لندن بود، دیده نمی‌شود. در این برج و بارو خزانه نگهداری می‌شد، سفیران دشمن زندانی می‌شدند و دشمنان سلطان معدوم می‌شدند؛ یک بار نیز سلطانی به این سرنوشت دچار شد. [قلعه] هفت برج در ۱ نوامبر ۸۶۸/۱۴۶۳ با خون داوید کامینوس<sup>۱</sup>، آخرین امپراتور یونانی تراپوزان در ساحل دریای سیاه، که به ظن ارتباط با دشمنان سلطان همراه با شش پسر و برادر و برادرزاده خود در مقابل چشم همسرش، هلنه، به قتل رسید، غسل تعمید یافت. جنازه آن‌ها به بیرون پرتاب شد و سگ‌ها آن‌ها را خوردند. امپراتریس هلنه به جرم تلاش برای دفن آن‌ها مجازات شد.<sup>[۵]</sup>

هیچ شاعر یا سیاحی به‌قدر «فاتح» از قسطنطنیه سرمست نشده است. فرمانروایان عثمانی برای نامیدن خود از خان، لغت ترکی معادل «امپراتور» و لغت فارسی پادشاه – و شاهنشاه (شاه شاهان)، و لغت عربی سلطان استفاده می‌کردند. محمد دوم از سال ۸۵۷/۱۴۵۳ و پس از او جانشینانش، خود را وارث امپراتوری روم و یگانه فرمانروای واقعی اروپا نیز می‌دانستند. یک جنوایی ساکن قسطنطنیه چند روز پس از محاصره آن نوشته بود: «خلاصه بگویم، او پس از تسخیر قسطنطنیه به‌قدری گستاخ و بی‌شرم شده که از الآن خود را آقای همه عالم می‌بیند و علناً قسم می‌خورد که عزم کرده تا دو سال دیگر به رم برسد.» عثمانی‌ها برای گسترش مرزهای خود، به‌رم بیشتر از ناحیه ترک‌زبان آسیای مرکزی یا قفقاز توجه داشتند. استعارة ترک برای سروری بر جهان سیب سرخ بود. تا پیش از سال ۸۵۷/۱۴۵۳، تصور می‌شد که سیب سرخ، جهان است که در دست راست مجسمه عظیم ژوستینین، که مقابل هاگیا سوفیا نصب شده بود، قرار داشت. در آن سال، پس از نابود کردن مجسمه سیب سرخ به غرب چرخید و نماد هدف بعدی عثمانیان شد: شهر رم. «به‌سوی رم! به‌سوی

رم! فریادی بود که سلیمان محتشم<sup>۱</sup>/ قانونی، نتیجه محمد دوم، سر می داد. برای سلاطین بعدی، سیب سرخ وین بود، پایتخت امپراتوران سلسله هابسبورگ و فرمانروایان امپراتوری مقدس روم.<sup>[۶]</sup> جاه طلبی های عثمانی مانند نداشت. در قیاس با مقام سلطان، شاه ایران خوددار، شاه فرانسه بی ادعا، و فرمانروای امپراتوری مقدس روم ساده لوح بود.

عثمانی ها علاوه بر این آرزومند رسیدن به عظمت اسکندر کبیر بودند. محمد دوم از حیث قدرت به قدری خود را با سردار یونانی یکی می دید که به خدمتگزار پایین رتبه یونانی خود به نام میخایل کریتولوس<sup>۲</sup>/ کریتوبولوس مأموریت داد که شرح حالش را به یونانی بنویسد، با همان ترتیبی که آریان شرح حال اسکندر را نوشته بود و یک نسخه از آن را در کتابخانه خود گذاشته بود که «هر روز» برایش قرائت می شد. سفیری و نیزی نوشته بود، «محمد دوم اعلام کرده که از شرق به سوی غرب پیش خواهد رفت، به همان شکل که غربی ها به داخل مشرق پیشروی کردند. می گوید در جهان فقط باید یک امپراتوری، یک دین و یک فرمانروا وجود داشته باشد. در جهان جز قسطنطنیه هیچ جایی شایسته خلق این یگانگی نیست.»<sup>[۷]</sup>

محمد دوم از قسطنطنیه بر امپراتوری خود فرمان می راند و عقباش سلسله وار حکومت کردند. اروپایی ها که در بند ناسیونالیسم خود گرفتار بودند، غالباً سلطان را «ترک بزرگ» و امپراتوری عثمانی را «ترکی» می خواندند، گویی که دولتی ملی بود. نام رسمی آن بیان کننده جوهر دودمانی آن است: «در پناه الله»، «فخیمه»، «ملک دودمان عثمانی» یا «عالیه» یا «دولت علیّه». سران سپاه، کارمندان و قضات و از قرن نوزدهم/ سیزدهم همه آحاد اتباع دولت به نام سلسله، عثمانی خوانده می شدند. تا

۱. یا سلیمان محتشم Suleyman the Magnificent، لقبی است که اروپایی ها به سلطان سلیمان اول عثمانی داده اند، چون در دوره او امپراتوری عثمانی به اوج شکوه و عظمت و گسترده گی و اقتدار رسید. اتباعش او را سلیمان قانونی می خواندند، چون در زمان او تشکیلات کشوری با تدوین قوانین اداره امور داخلی و سرزمین های تصرف شده سامان یافت.

2. Michael Kritovoulos/ Kritobolous

پایان قرن نوزدهم «ترک» اصطلاحی توهین آمیز بود که به دهقانان آناتولی اطلاق می‌شد.

به همان شکل که سلسله هابسبورگ وین را به وجود آورد، قسطنطنیه نیز مخلوق عثمانیان بود. آن‌ها نیازمند شهری جهانی بودند که ارزش امپراتوری‌شان را داشته باشد. محمد دوم و جانشینانش خود را «فاتح عالم» و «شاه عالم» می‌خواندند. چندی پس از فتح، یکی از القاب مورد علاقه سلاطین و شهرشان، عالم‌پناه بود. خلق یک پایتخت کثیرالممله برای امپراتوری که بعدها هفتاد و دو نیم ملیت\* را دربرمی‌گرفت، مقتضی به نظر می‌آمد.

کثیرالملیتی به جوهر قسطنطنیه بدل شد. مقایسه ارزش‌ها و سیمای‌های ملیت‌های فراوان امپراتوری و پایتخت، ابزار ادبی عادی نویسندگان عثمانی بود. در قرن پانزدهم، پایه تمایزات ملی بیش از قوم و طایفه آشکارا بر تاریخ و جغرافیا استوار بود. گنادیوس<sup>۱</sup>، اولین بطریق عام در دولت عثمانی، یونانیان را این‌طور توصیف کرده است: «قومی که خالص‌تر از آن‌ها بر روی زمین وجود نداشته است.» یک ضرب‌المثل لهستانی قرون وسطایی می‌گفت: «تا روزی که جهان باقی است، لهستانی‌ها با آلمانی‌ها برادر نمی‌شوند.» مصطفی‌علی، تاریخ‌نویس برجسته قرن شانزدهم/دهم عثمانی، کثرت ملیت‌ها را منبع قوت امپراتوری می‌شمرد و آن را ستایش می‌کرد - ترک‌ها، یونانی‌ها، فرنگی‌ها، کردها، صرب‌ها، عرب‌ها و دیگران. در قرن نوزدهم/سیزدهم، یکی از وزیران، [احمد] جودت پاشا<sup>۲</sup>، امپراتوری عثمانی را جامعه‌ای بزرگ نامیده

\* کولی‌ها نیم ملت به حساب آمده بودند.

#### 1. Genadios

۲. (۱۸۹۵-۱۸۲۳/۱۳۱۳-۱۲۳۸)، از شخصیت‌های دوره تنظیمات، تاریخ‌نگار، تدوین‌گر مقررات تشکیل مجلس والای احکام عدلیه و از اعضای آن، نخستین وزیر عدلیه که نظام قضایی غیرمذهبی و وزیر آموزش که نظام آموزشی غیرمذهبی را پایه‌ریزی کرد. تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید، ج ۲، استنفورد جی. شاو، ازل کورال شاو، ترجمه محمد رمضان‌زاده، ۱۲۲ به بعد.

بود «زیرا مردم آن به زبان‌های بسیار صحبت می‌کنند و بهترین استعدادها، آداب و سنن و منش‌ها را از میان اقوام گوناگون دستچین کرده است.»<sup>[۸]</sup> گوناگونی ملیت‌ها در قسطنطنیه با غرور تمام در نقاشی‌ها، عکس‌ها و ترکیب محافظان سلطان نشان داده می‌شد، اما در قرن بیستم، تنوع ملیتی در تشکیلات سیاسی و نمایندگان به خلع یک سلطان انجامید.

با همه این‌ها، علت اصلی گوناگونی ملیت‌ها در قسطنطنیه «سیاست زور»<sup>۱</sup> بود. «فاتح» برای خدمت به کاخ و دستگاه حکومتی نیاز به نفوس عظیم موفق ثروتمند داشت. مسلمان ترک آن قدر نبود که قسطنطنیه را بدل به یک شهر کاملاً ترکی کند. اکثر جمعیت امپراتوری در آن مرحله مسیحی بودند. در سرتاسر امپراتوری، برای اسکان در شهرهای بالکان و قسبات آتاتولی به مردم ترک نیاز بود. از این رو، همان‌طور که کریتو و گس مورخ نوشته است، پس از سال ۸۵۷/۱۴۵۳، سلطان مردم را «با دقت و سرعت تمام» از همه قسمت‌های آسیا و اروپا به قسطنطنیه انتقال داد، که همه نوع ملیت در بین آن‌ها بود، اما اکثریت را مسیحی‌ها تشکیل می‌دادند. شور و اشتیاق او برای آباد کردن و پرجمعیت کردن شهر و بازگرداندنش به رونق و ثروت پیشین بسیار شدید بود. در پایتخت جدید هر محله (واحد مسکونی شهر با عبادتگاه‌ها، مغازه‌ها، چشمه‌ها<sup>۲</sup> و شبگردان ویژه) با نام اصیلت و موطن ساکنان آن، آداب و سنن، زبان و شیوه معماری‌اش شناخته می‌شد.<sup>[۹]</sup>

ترک‌ها اولین و بزرگ‌ترین گروهی بودند که سلطان به قسطنطنیه آورد. «شهر» در سال‌های متعاقب تصرف به سبب شیوع طاعون همچنان ویرانه بود. سلطان برای راندن ترک‌ها به پایتخت جدید خود، به ناچار، از شیوه‌ای که نزد عثمانی‌ها به سورگون یعنی کوچاندن اجباری مردم از نقطه‌ای

#### 1. realpolitik

۲. واژه‌ای فارسی که در عثمانی به جای «سقاخانه» به کار می‌رفت و بنای کوچک و ساده یا بزرگ و مجلل و آراسته به تاق و ستون و تزیینات معماری دیگر بود که در دوره عثمانی صورت مظهر (محل خروج) آب برای آشامیدن یا وضو گرفتن یا مصارف دیگر داشت. در زبان انگلیسی fountain ترجمه شده است.

به نقطهٔ دیگر شهرت داشت استفاده کرد. عاشق پاشازاده و قایع نگار نوشته است که سلطان:

مأمورانی به همه جای سرزمین خود فرستاد تا اعلام کنند که هر کس به قسطنطنیه بیاید به او زمین و خانه و باغ و باغچه می دهند...  
 باین حال، «شهر» حالت مسکونی گذشته را بازیافت. بنابراین سلطان فرمان داد که از هر سرزمین خانواده‌هایی چه فقیر و چه غنی، به زور، به «شهر» منتقل شوند. و مأمورانی با فرمان سلطان خطاب به قضات و رؤسای همهٔ سرزمین‌ها اعزام شدند... و حالا «شهر» دارد پرجمعیت می شود.

محمد دوم به بورسیه رفت تا صنعتگران و بازرگانان این شهر تجارتنی ثروتمند را وادار به نقل مکان به پایتخت کند. هنوز مرثیه‌هایی یافت می شود که برای صنعتگران و پیشه‌ورانی سروده شده‌اند که بی رحمانه از آسیایش و رفاه پایتخت سلجوقی، قونیه، به شهر خون آلود ساحل بوسفور منتقل شدند. گاهی «فاتح» خود نسبت به افتخاری که نصیبش شده بود بیمناک و سردرگم می شد و به پایتخت قبلی اش آدرنه عقب نشینی می کرد. آدرنه از سه نظر جذابیت داشت: آرامش و سکون، نزدیکی به جنگل و شکارگاه‌ها، و موقعیت جغرافیایی که آن را به مرکز بسیج طبیعی نیروی نظامی برای نبردهای عثمانیان در اروپا بدل کرده بود.<sup>[۱۰]</sup> با این همه، تردیدهای سلطان چندان دوام نیافت.

سلطان نیز مانند کنستانتین کبیر، که هزار و صد سال قبل سناتورها را از روم به کنستانتینوپل فراخواند و مانند پترکبیر در ۲۵۰ سال بعد در سن پترزبورگ، به «ارکان امپراتوری» فرمان داد به پایتخت جدیدش نقل مکان کنند و به آنان گفت که در هر جای «شهر» که می خواهند خانه‌های بزرگ بسازند و فرمان احداث حمام و کاروانسرا و بازار و کارگاه‌های بسیار زیاد و بسیار زیبا و برپا کردن عبادتگاه نیز صادر کرد. محمودپاشا، تواناترین دولتمرد دورهٔ او، یکی از اولین کسانی بود که

شخصاً مسجد ساخت که در هزارتوی خان (کاروانسرا)ها و کوچه‌های مجاور بازار بزرگ جای دارد.<sup>[۱۱]</sup>

«فاتح» همچنین یونانی‌ها را وارد کرد. برخی از قسمت‌های «شهر» ساکنان یونانی خود را هرگز از دست ندادند. محلهٔ پساماتیا<sup>۲</sup>، قوجه‌مصطفی پاشای کنونی، در جنوب غربی «شهر» نزدیک دیوارها جداگانه تسلیم شده بود. از این رو، از غارت معاف شد - این توضیحی است برای کثرت کلیسا در این منطقه. در مرکز شهر، کلیسای حواریون/رسولان مسیح<sup>۳</sup>، دومین کلیسای بزرگ شهر و مدفن امپراتوران بیزانس و الگوی کلیسای سان‌مارکو در ونیز به خواست سلطان دست نخورد. محمد دوم در بیشتر مدت حکومت خود با همسایه‌های مسیحی و مسلمان خود در آناتولی و بالکان به جنگ پرداخت. او ترابوزان، کریمه/قریم، صربستان، ائوبویا<sup>۴</sup>/اوبویا و کشور ترکان متخاصم، قرامانیا در آسیای صغیر را فتح کرد. با توسعهٔ قلمرو او، یونانی‌ها باز هم به زور به قسطنطنیه منتقل شدند. روستاییان/اسرای یونانی به بردگی درآمدند (یک قرن بعد آزاد شدند) و خارج از شهر در دهکده‌ها اسکان داده شدند تا مایحتاج غذایی شهر را تأمین کنند.<sup>[۱۲]</sup>

میان یونانی‌ها و ترک‌ها، که کنار هم زندگی می‌کردند، سد و حایل مذهبی وجود نداشت. مسیحیان «اهل کتاب» اند و اسلام که خاتم وحی است و جایگزین مسیحیت شده، در مجموع با آن مغایرت ندارد. ابراهیم و مریم مورد احترام مسلمانان اند. مسیح یکی از بزرگ‌ترین پیامبران مورد قبول اسلام است و در یک فرمان عثمانی نوشته شده است «مسیح که رستگاری از آن او باد». بنا بر شریعت اسلام، مسیحیان از موقعیت ذمی،

۱. به‌اضافهٔ مدرسه، دارالاطعام و مغازه‌ها که بعضی از آن‌ها در محلهٔ محمودپاشا هنوز باقی است. استانبول، شهر شکوه دیرین، ۲۵ به بعد.

2. Psamatya

3. Holy Apostles

4. Euboea

در پناه و زنه‌ار اسلام، برخوردار شدند که براساس آن حق داشتند آزادانه مراسم مذهبی خود را اجرا و به قوانین خود عمل کنند.

محمد دوم از این هم پیش‌تر رفت. در سال ۱۴۵۳ [پیش از فتح]، قسطنطنیه به علت اختلاف نظر بین طرفداران و مخالفان پاپ، بطریق عام نداشت. سلطان محمد می‌توانست این منصب را ندیده بگیرد و اجازه دهد ناپدید شود، همان‌طور که بسیاری از اسقف‌نشینان ارتدکس در آناتولی عثمانی ناپدید شده بودند، اما «فاتح» روشنفکرترین فرمانروای عصر خود بود، از این‌رو با استقلال رأی و عمل منصب بطریق عام را، که از قرن چهارم میلادی از قسطنطنیه بر کلیسای ارتدکس ریاست داشت، احیا کرد.<sup>۱</sup>

یکی از فاضل‌ترین و موردقبول‌ترین مردان کلیسای ارتدکس راهبی به نام گئورگ-گنادیوس اسکولاریوس<sup>۲</sup> بود که در قسطنطنیه به دنیا آمده بود. اسکولاریوس حدود ۵۰ سال ریاست فرقه ارتدکس را بر عهده داشت که مخالف اتحاد با رُم بود. او در محاصره قسطنطنیه اسیر و برده شده بود و نزد اربابش در دهکده‌ای نزدیک آدرنه با عزت و احترام زندگی می‌کرد. به نوشته کرتیوولس، «فاتح» او را که به دانش مدرن مجهز بود، به قسطنطنیه خواست، آزادی و هدایای بسیار به او تقدیم کرد و «آخرالامر او را به مقام بطریق و اسقف اعظم مسیحیان منصوب کرد و علاوه بر حقوق و امتیازات بسیار، مقام ریاست بر کلیسا را به او داد و همه قدرت و صلاحیت این مقام را که پیش‌تر در دوره امپراتوران جاری و ساری بود.» او، در ۵ ژانویه ۱۴۵۴، در کلیسای حواریون<sup>۳</sup>، به این مقام منصوب شد و بر این مسند جلوس کرد.

۱. Patriarch، برای آگاهی بیشتر نک. دایرةالمعارف فارسی: بطرک؛ ارتدکس شرقی، کلیسای.

2. George-Genadius Scholarius

۳. در فاصله سال‌های ۱۴۶۲ تا ۸۶۷/۱۴۷۰ تا ۸۷۵، در محل کلیسای حواریون، مسجد «فاتح» (سلطان محمد) ساخته شد: تاریخ عثمانی، اسماعیل حقّی اوزون چارشلی، ترجمه وهاب ولی، ج ۲، ۱۷۵.



سند انتصاب او از بین رفته و بعدها یونانی‌ها در مورد امتیازاتی که به گنادیوس اعطا شده بود گزافه‌گویی کردند: «امروز در اتاق انتظار بطریق‌خانه<sup>۱</sup> / سراسقفی استانبول تصویری دور از ذهن از محمد دوم و گنادیوس آویزان است که مانند دو هم‌رتبه و هم‌مقام یکدیگر را در آغوش کشیده‌اند. به این ترتیب، از آن پس بطریق / اسقف در خدمت امپراتوری عثمانی بود و در ازای پرداخت مبلغی کلان، از شخص سلطان با این کلمات لایتنجیر تأییدیه می‌گرفت: «بطریق، بخت یارت باد، به دوستی ما واثق باش و از همه امتیازاتی که پیش از تو بطریق‌ها داشتند بهره ببر.»

این یک معامله بود. سلطان از بطریق در مقابل رقیب او یعنی کلیسای ارتدکس اسلاو، و مسلمانان متعصب حمایت کرد و در مقابل، او به سلطان برای بالا بردن مالیات‌ها یاری داد. در ظاهر نیز، وفاداری یونانیان را تضمین کرد و از همکاری آن‌ها با دشمنان کاتولیک امپراتوری و نیز پاپ که هر دو در سال ۱۴۵۳ به قصد تسخیر «شهر» به دفاع از آن برآمده بودند، ممانعت کرد. بطریق در مقام رئیس جماعت ارتدکس یک سیستم قانونی ارتدکس مستقل براساس قانون ژوستینین با قدرت محاکمه، مجازات، حبس و تبعید تنظیم کرد. بطریق‌خانه قسطنطنیه با این‌که در مقایسه با همتای غربی خود واتیکان، ضعیف و فقیر بود، برای جماعت خود بسیار پراهمیت‌تر بود و مظهر و سازمانی به‌شمار می‌آمد که ایمان و امید را زنده نگه می‌داشت: پس از فتح قسطنطنیه، میزان گرویدن به اسلام در قلمرو عثمانی کاهش یافت.<sup>[۱۳]</sup>

سلطان محمد دوم که در همه این اقدامات پیشگام بود، به فرهنگ یونانی و ثروتی که یونانی‌ها می‌توانستند برای پایتختش به‌ارمغان بیاورند ارج می‌نهاد. قسطنطنیه زمان‌هایی در دیوار میان اسلام و مسیحیت نقش یک در را بر عهده می‌گرفت. در سال ۸۶۰/۱۴۵۵ یا ۸۶۱/۱۴۵۶، سلطان با محتشمان دربار خود به‌اقامتگاه بطریق گنادیوس رفت و از او خواست شرحی بر مسیحیت بنویسد که برای استفاده او از یونانی به ترکی ترجمه

شد. عنوان جزوه بسیار طولانی و غامض است: مختصری از رئوس مطالب مذهب مسیحیت. درک عباراتی مانند: «به اعتقاد کلمه خدا و بشر، که در کلام خدا آمده است، مسیح است؛ و با در نظر گرفتن این که هستی مسیح فی نفسه در هستی هر انسان مقدس نهفته بود، قدرت خرد او و قدرت اعمال او قدرت خدا بود» حتی برای یک مسیحی نیز دشوار است. با این حال، سلطان به مسیحیت علاقه داشت. و در میان مجموعه یادگارهای مسیحی او، گهواره‌ای هست که «مسیح را در آن می خواباندند» و به سفیر و نیز گفته بود حاضر نیست حتی به پانصد هزار دوکا<sup>۱</sup> هم آن را بفروشد، به علاوه استخوان دست و جمجمه حضرت یحیی / یحیای تعمیددهنده.<sup>[۱۴]</sup>

اما عده‌ای از پیروان او چندان اهل تساهل نبودند. گنادیوس، چند ماه پس از جلوس به مسند بطریق، در حیاط کلیسای حواریون با جسد یک ترک مواجه شد. حتی سلطان نیز قادر نبود از بطریق در مقابل مسلمانان خشمگینی که مسیحیان را آسفل عالمیان می پنداشتند حمایت کند. گنادیوس بطریق خانه و بقیه السیف و خزانه اش را به کلیسای آجری قرن دوازدهمی، تئوتوکوس پاماکاریستوس، در منطقه فنار / فتر<sup>۲</sup> در ساحل شاخ زرین انتقال داد. در فنار سلطان اسیران یونانی را اسکان داده بود و منطقه تماماً یونانی بود.

مسیحیان دیگری که سلطان به قسطنطنیه آورد آرامنه بودند. آن‌ها ملت متمایزی بودند، که از حدود قرن ششم قبل از میلاد، در آناتولی شرقی و قفقاز زندگی می کردند. از سال ۴۵۱ که شورای دینی در خالکیدون<sup>۳</sup>، قاضی

۱. ducat، سکه طلا یا نقره قدیمی در اروپا.

۲. Phanar، محله‌ای در قسطنطنیه که یونانیان طبقه ممتاز در آن سکونت داشتند و با عنوان فناریان، (Phanariats) شناخته می شدند. برای آگاهی بیشتر از موقعیت و نقش اینان در دولت عثمانی نک. دایرةالمعارف فارسی، فنار.

۳. چهارمین شورای جامع که در Chalcedon برگزار شد و عمده ترین کار آن «تعریف» مشهور آن است که آخرین اظهار نظر رسمی کلیسای کاتولیک در موضوع مسیح شناسی است. عیسی مسیح، شخص دوم تثلیث، هم خدای واقعی و هم انسان واقعی است و این دو

کوی امروزی، برگذار شد، هر دو گروه ارتدکس ها و کاتولیک ها بر این اعتقادند که عیسی مسیح از دو سرشت بشری-الاهی برخوردار است. اما ارمنی ها به وحدت طبیعت<sup>۱</sup> اعتقاد دارند مبنی بر این که عیسی مسیح یک سرشت دارد که در آن واحد هم بشری و هم الاهی است. با این که آخرین مملکت ارمنی در جنوب آناتولی در قرن چهاردهم از بین رفته بود،<sup>۲</sup> هویت این قوم با استفاده از زبان و الفبای ارمنی متمایز می شد. آن ها در مدیترانه شرقی به عنوان جواهرساز، صنعت گر (به خصوص معمار) و تاجر - فنونی که طبیعتاً به کار «فاتح» می آمد، شاخص بودند. کریتوولس نوشته است که سلطان محمد دوم «آن دسته از ارمنی هایی را که از نظر مالکیت، ثروت، دانش فنی و سایر خصوصیات برجسته بودند، همچنین اعضای طبقه بازرگان را زیر فرمان گرفت.» اما این روی رسمی و ملایم سلطان است. در سال ۸۸۵/۱۴۸۰، تاجری ارمنی به نام نربیس، سلطان را به خاطر نازل کردن «صاعقه ای مهیب بر مسیحیان و ملت خودش به صورت منتقل کردن از جایی به جای دیگر» سرزنش کرد... «جگر من سوخته است چون آن ها ما را برخلاف میل مان به زور از آماسیه / آماسیا<sup>۳</sup> به کونزتانو پولیس<sup>۴</sup> آوردند و من این کلمات را با چشم گریان و ماتمی و صف ناپذیر تحریر کرده ام.»

روایت ارامنه از انتصاب بطریق شان در قسطنطنیه دست نوشته ای است که بر سردر بطریق خانه شان در قومقاپی استانبول نصب شده است و بر طبق آن سلطان محمد دوم در ۱۴۶۱ یک بطریق ارمنی در قسطنطنیه

→

طبیعت انسانی و الاهی او متمایزند. منشور دیگر شورا، بطریق قسطنطنیه را یگانه رئیس کلیسا در اروپای شرقی قرار داد. برای آگاهی بیشتر نک. دایرةالمعارف فارسی، خالکیدون، شورای.

### 1. Monophysitism

۲. این سرزمین کیلیکیه نام داشت، ارامنه، در ۱۰۹۸، مملکت ارمنستان صغیر را در آن تأسیس کردند و در اواخر قرن چهاردهم به تصرف ممالیک مصر و سپس عثمانی ها درآمد.

### 3. Amasya

### 4. Konstandnupolis

منصوب کرد. اما در واقع، بطریق ارمنی در سیس<sup>۱</sup> در کیلیکیه یا اچمیادزین در قفقاز ماند و هنوز هم آن جاست. این افسانه‌های تاریخی نشان‌دهنده تمایل ارمنی‌ها به ارتقای موقعیت‌شان در امپراتوری عثمانی و ارتقای شهرت سلطان محمد به منزله قهرمانی فراملیتی همچون اسکندر کبیر است که ملت‌های گوناگون او را حامی و پشتیبان خود می‌انگاشتند و از او استمداد می‌جستند. با این وصف، با ازدیاد ثروت و نفوذ ارمنی‌ها موقعیت اسقف آنان نیز ارتقا یافت. در قرن هفدهم، او به عنوان بطریق افتخاری یا «اسقف اعظم مسمی به بطریق» رسمیت یافت شد و مانند بطریق عام دادگاه‌های قانونی و زندان خویش را برپا کرد.<sup>[۱۵]</sup>

در شمال شاخ زرین، ناحیه ثروتمند غَلَطَه/گالاتا<sup>۲</sup> قرار دارد که از هر لحاظ نقطه مقابل قسطنطنیه است. از قرن سیزدهم جنوایی‌ها در آن سکونت گزیدند و تجارت آن را از دست امپراتوری بیزانس در حال نزاع بیرون آوردند و به شانگهای لوانت<sup>۳</sup> تبدیلش کردند، یعنی یک مستعمره نیمه‌مستقل؛ درست همان کاری که چهارصد سال بعد، شانگهای با امپراتوری چین در حال نزاع کرد. غَلَطَه که به پَره/پرا<sup>۴</sup> نیز، که در زبان یونانی به معنی «بالا» است، شهرت داشت، عیناً یک شهر ایتالیایی کوچک بود با کلیساهای کاتولیک، خیابان‌های مستقیم، خانه‌های محکم و خوش ترکیب سنگی و یک میدان مرکزی. بلندترین بنای آن که هنوز بر

#### 1. Sis

۲. Galata یا گالاتیه کلمه‌ای یونانی به معنی شیر و نام بندری روبه‌روی شاخ زرین است که در دوره بیزانس بازار شیرفروشان بود. بنادر غلطه، اسکدار و ایوب به بلاد ثلاثه شهرت داشتند. قرون عثمانی، لردکین راس، ترجمه پروانه ستاری، ۶۵. دولت و جامعه در دوره عثمانی، ج ۱. با گالاتیا/Galatea یا غلاطیا/غلاطیه، منطقه‌ای در اطراف آنکارا نباید اشتباه شود. نک. دایرةالمعارف فارسی، غلاطیا.

۳. Levant، کلمه‌ای ایتالیایی است به معنی شرق طالع و به ساحل شرقی دریای مدیترانه و کشورهای واقع در این منطقه و ساکنان آن‌ها گفته می‌شد و در تاریخ عثمانی و خاورمیانه اهمیت خاص داشته است و گاه به همه سرزمین عثمانی اطلاق می‌شده است.

#### 4. Pera

خط افق شهر مشرف است، برج نوک تیز غَلَطَه بود، بنایی تاریخی به سبک گوتیک که در سواحل بوسفور پرت افتاده بود. در ۱۴۵۳، غَلَطَه از شهر بیزانسی جنوب شاخ زرین به مراتب مرفه تر و پرجمعیت تر بود.

جنووا و امپراتوری عثمانی مدت های طولانی هم پیمان بودند. با این حال، بسیاری از جنوایی های غَلَطَه با عثمانی ها جنگیده بودند و سلطان گفته بود اگر آن ها نبودند در همان روز اول محاصره، «شهر» را به تصرف درآورده بود. با این وصف، او برای ثروت و رونق بیش از انتقام اهمیت قایل بود. متن امتیازی که او در اول ژوئن ۱۴۵۳/۸۵۷ به زبان یونانی\* به «مردم و نجبای غَلَطَه» اعطا کرد، در کتابخانه<sup>۱</sup> بریتانیا نگهداری می شود. آن ها در ازای فرمانبرداری و پرداخت مالیات سرانه اتباع تحت الحمايه امپراتوری شدند و اجازه یافتند اموال خود را حفظ کنند و «آداب و مناسک خود را اجرا کنند» مگر «تکان دادن ناقوس کلیساها و به صدا درآوردن آن ها». عثمانی ها هراس خاصی از این صدا داشتند و صدایی جز صدای مؤذن از مناره مسجد را تحمل نمی کردند. تفنگ های غَلَطَه ای ها ضبط شده بود و قسمتی از دیوار «شهر» از بین رفته بود. آن چه که امروز از دیوار بر جای مانده، تکه ای نزدیک شاخ زرین است که آرم خاندان بزرگ جنوایی، دوریا<sup>۲</sup>، بر آن نقش بسته است. جز این، غَلَطَه مجازات نشد. پودستا<sup>۳</sup> (شهردار) ی پیشین غَلَطَه چند روز پس از فتح «شهر» به برادر خود در جنووا نوشت: «صورت همه اموال بازرگانان حتی شهروندانی را نیز که این جا را ترک کرده اند، دارد و می گوید آن ها اگر برگردند اموال شان را پس می گیرند؛ اگر برنگردند همه چیز مال من می شود.»<sup>[۱۶]</sup> بیشتر شان برگشتند.

\* تا اوایل قرن شانزدهم/دهم، سلاطین عثمانی دبیر و منشی یونانی استخدام می کردند و اسناد به هر دو زبان ترکی و یونانی تهیه می شد.

1. British Library
2. Doria
3. Podesta

سلطان علاقه داشت در دربارش از فرنگی‌ها استفاده کند و سال‌ها از تاجر زاج جنوایی تباری به نام فرانچسکو دراپریو<sup>۱</sup> به عنوان دیپلماتی غیررسمی بهره می‌برد (امروز یاد خاندان او در کلیسای سن ماریا دراپریز<sup>۲</sup>، در استقلال جادِسی (خیابان استقلال) زنده است). سلطان به قدری به حال و هوای لاتین غَلَطَه علاقه داشت که برای تماشای مراسم نماز وارد یک کلیسای فرانسیسکن<sup>۳</sup> شده بود.

با گسترش فتوحات سلطان، عدهٔ بیشتری ایتالیایی به «شهر» منتقل شدند، در ۸۶۵/۱۴۶۰ از مستعمرات جنووا در دریای اژه و در ۱۴۷۵ از کریمه. ایتالیایی‌ها نیز مانند یونانی‌ها برای سلطان مفید بودند. او در دریا‌های آدریاتیک و اژه با ونیز روبه‌رو بود - یکی از بزرگ‌ترین قدرت‌های آن زمان که نیروی دریایی‌اش از عثمانی بهتر بود. رقیب عمدهٔ ونیز، فلورانس بود. برای همین سلطان فلورانسی‌ها را ترغیب کرد که به غَلَطَه بیایند و خانه‌های ونیزی‌های اخراج‌شده را به آن‌ها داد و حتی در ۸۶۳/۱۴۶۳ که می‌خواست علیه ونیز اعلام جنگ کند با کنسول فلورانس مشورت کرد. آن سال، فلورانسی‌های غَلَطَه خانه‌های خود را برای بزرگداشت فتح مملکت بوسنی تزیین کردند. بوسنی بسیار سریع به مدافع پرحرارت عثمانی‌ها بدل شد و به «شیری که از دروازه‌های استانبول محافظت می‌کند» شهرت یافت. در ۸۷۰/۱۴۶۵، سلطان به ضیافت شام در دپو تجارتهی مرکزی آن‌ها دعوت شد و پذیرایی شاهانه و باشکوهی از او به عمل آمد. در ۸۷۴/۱۴۶۹، پنجاه مؤسسهٔ فلورانسی در امپراتوری عثمانی فعالیت داشتند و ابریشم، مخمل، کاغذ - بیشتر اسناد و مدارک عثمانی روی کاغذ ایتالیایی نوشته می‌شد - و شیشه و پوست روباه وارد می‌کردند. مشکل عمدهٔ آن‌ها برای «فعال نگه داشتن بازار» - عبارتی که بسیار تداول داشت - ناشی از طاعون و ونیزی‌ها بود، نه عثمانی‌ها.<sup>[۱۷]</sup>

1. Francesco Draperio

2. St. Maria Draperis

۳. Franciscan یا فرانسیسیان، فرقه‌ای از فرایارهای کاتولیک‌های رومی که قدیس فرانسیس در ۱۲۰۹ تأسیس کرد.

مثال غَلَطَه نشان آن است که در قسطنطنیه شرق و غرب می توانستند در کنار یکدیگر زندگی کنند. امپراتوری عثمانی هرگز آن طور که برودل<sup>۱</sup> ادعا می کند «ضداروپایی و ضد مسیحی» نبود. خاندان های بازرگان غَلَطَه – تستا<sup>۲</sup>، دراپریز<sup>۳</sup> و فوریتی<sup>۴</sup> – با سابقه ترین خاندان های «شهر» بودند. ترک ها آن ها را در تقابل با «فرنگی های آب های شور» یعنی اروپایی ها، «فرنگی های آب های شیرین» می نامیدند. شورایی دوازده نفره با عنوان Magnifica Communità di Pera [مجمع عالی پرا] کلیساهای جماعت کاتولیک را اداره می کرد. بازرگانان روزی دو بار برای بحث درباره تجارت و دادوستد در ایوان سرپوشیده پالاتزو دل کومونه<sup>۵</sup> (میدان عمومی) جمع می شدند؛ این بنا به سبک گوتیک و با الگوی پالاتزو سان جورجو<sup>۶</sup> جنوباً ساخته شده بود و هم ارز بورس لندن بود.<sup>۷</sup> هنگامی که امپراتوری با ونیز در صلح بود، بایلو<sup>۸</sup>، سفیر مقیم ونیز در قسطنطنیه، دادگاهی برای رسیدگی به جرایم مدنی اتباع و ونیزی (و سایر اروپایی ها) تشکیل می داد و آرای آن را مقامات عثمانی تنفیذ می کردند. او تشکیلاتی برای پست نیز ترتیب داد که ماهی دو بار از راه زمینی از طریق بالکان به کاتارو<sup>۸</sup> / کوتور در ساحل دالماسی<sup>۹</sup> و بعد از راه دریا به ونیز می رفت. معمولاً، حدود یک ماه طول می کشید تا نامه ها از این شهر به آن شهر می رسید.

۱. Fernand Braudel (۱۹۰۲-۸۵)، تاریخ نگار فرانسوی، پایه گذار مکتب تاریخ نگاری آنال.

2. Testa

3. Draperis

4. Fornetti

5. Palazzo del Comune

6. Palazzo San Giorgio

\* امروز این بنا که نشان های جنوبی و پنجره های گوتیکش از جا کنده شده، کارگاهی است به نام برکت خان در تقاطع غَلَطَه قله سی و بانکر جادوسی (خیابان بانک ها) و احتمالاً قدیمی ترین بنای غیر نظامی شهر است. نک.

Studia Turcologica memoriae Alexii Bombajcii Dicata, Napels, 1982, 166-79.

7. Bailo

8. Cattaro

۹. Dalmatia، ناحیه ای تاریخی در کرواسی.

غَلَطَه علاوه بر کسب و کار مرکز تفریح نیز بود. در آن جا در دورهٔ پرهیز و روزهٔ کاتولیکها کارناوال برگزار می شد. مارکانتونیو پینافتا نوشته بود «آدم احساس می کند که در یکی از شهرهای ایتالیاست.» آلویزه (لویچی) گریتی<sup>۱</sup> یکی از بی شمار اروپاییهایی بود که در سواحل بوسفور ثروتی به هم زد. او پسر سفیر و نیز در قسطنطنیه و متولد آن بود، اما چون فرزند مشروع نبود، نتوانسته بود در ونیز کار کند و به ناچار ولایت غَلَطَه را برای زندگی انتخاب کرده بود. (و بنا بر مشهور، اسم ترکی غَلَطَه، پی/بیگ اوغلو به معنی پسر نجیب زاده، از آن جا آمده که پدر گریتی در ونیز دوج<sup>۲</sup> شده بود. گریتی دلال جواهر و واسطهٔ سیاسی صدراعظم بود و گفته می شد که در میان ترکها مثل یک ترک و در میان مسیحیان مثل یک مسیحی زندگی می کرد. در ۹۳۱/۱۵۲۴، کمی پس از انتخاب پدرش به ریاست جمهوری ونیز، ضیافتی در قسطنطنیه برپا و ۳۰۰ مهمان از جمله ترکها را دعوت کرد و با کباب آهو و کبک و قرقاول از آنها پذیرایی کرد. سپس رقاصه های غَلَطَه با چنان «اطواری برای آنها رقصیدند که دل سنگ را آب می کرد.» پس از آن، نمایشی کمدی به نام کوپیدو و پسوخه<sup>۳</sup>، که مسابقه ای پهلوانی و نمایشی بود بر اساس اشغال سیلان توسط پرتغالیها<sup>۴</sup> اجرا شد. در قرن هفدهم، نویسنده ای ترک دربارهٔ غَلَطَه گفته بود: «هر کس می گوید غَلَطَه منظورش میخانه است. خدایا توبه.» [غلطه ای ها] در تابستان آبخور را با برفی که از کوه های بالای بورسه می آوردند، خنک می کردند. زنان غَلَطَه ای چنان باشکوه لباس می پوشیدند و ثروت شان را چنان در جواهراتی که زیب خود می ساختند متجلی می ساختند که تا قرن بیستم

1. Alvis (Luigie) Gritti

۲. Dodge، عنوان فرمانروای انتخابی ونیز در قرون وسطا.  
 ۳. Cupido و Psyche، کوپیدو در اساطیر روم، خدای عشق است که عاشق پسوخه شد و در اساطیر یونان دختری زیبا و به معنی نفس یا روح است. برای آگاهی بیشتر نک. دایرة المعارف فارسی، پسوخه.  
 ۴. اشاره به فتح سیلان توسط پرتغالی ها و کمک عثمانی ها به مسلمانان این سرزمین است.



آوازهٔ قابلیت‌هایشان در *di fare di un santo un diavolo* (به جهنم بردن قدیسین) سر زبان‌ها بود.<sup>[۱۸]</sup>

به این ترتیب، قسطنطنیه از سال ۸۵۷/۱۴۵۳ پایتخت بود، نه تنها پایتخت امپراتوری عثمانی و کلیسای ارتدکس، بلکه پایتخت یک خرده‌فرهنگ تجارتمندی که خصوصیت ذاتی سواحل و بنادر شرق مدیترانه مشهور به *لوانت*، به‌شمار می‌آمد. تا اوایل قرن نوزدهم/سیزدهم، ایتالیایی، زبان تجارت و دریا و زبان دوم «شهر» بود، از آن‌رو که همهٔ فرنگی‌ها، بیشتر یونانی‌ها و ارمنی‌ها و بعضی از ترک‌ها به آن زبان صحبت می‌کردند. بسیاری از اصطلاحات دریانوردی مانند *'caravel* یا *'bombarda*، برای انواع کشتی‌ها، یا *iskele* (اسکله)، از *scala* ایتالیایی به معنی جای فرود آمدن در خشکی، وارد زبان ترکی شده است. در بازتاب دیگری از سلطهٔ زبان ایتالیایی تا پیش از سال ۱۲۱۸/۱۸۰۳، بازرگانان انگلیسی به بندرهای مدیترانه شرقی اسکله‌های *لوانت* می‌گفتند. نوعی زبان ترکیبی از فرانسوی، یونانی، اسپانیایی، عربی و ترکی که به ایتالیایی دست‌وپاشکسته معروف به *Lingua Franca* (زبان میانجی) نیز معمول بود. تا اوایل قرن بیستم، فریادهای «*guarda! guarda!*» (بپا! بپا!) هشدار باربرها برای جلوگیری از تصادف یا «*monsu, arrivar!*» (آقا، اومد) برای این‌که خبر دهند محموله یا کشتی رسیده، هنوز در شهر شنیده می‌شد.<sup>[۱۹]</sup> در دورهٔ سلطان محمد دوم، غلظهٔ حومه‌ای کم‌اهمیت بود. اما در سال‌های بعد، کم‌کم قدرت گرفت و سرانجام به مرکزی بسیار قوی و پرنفوذ در تجارت و دادوستد و فرهنگ و سیاست در قسطنطنیه تبدیل شد.

قسطنطنیه نیز مانند سایر شهرهای جهانی — آمستردام در قرن هفدهم، وین در قرن نوزدهم و نیویورک در قرن بیستم — یهودی‌ها را به خود جلب کرد.

\* بعدها این ضرب‌المثل سر زبان‌ها افتاد: «کسی که زن لوانتی می‌گیره می‌خواد خودش رو از هستی ساقط کنه.»

۱. نوعی کشتی دوبادبانی که پرتغالی‌ها در اکتشافات دریایی استفاده می‌کردند.

۲. نوعی کشتی کلاسیک یونانی.

یهودی‌های قسطنطنیه همچون سایر اهالی‌اش از فتح آن صدمه دیده بودند. مرثیه‌هایی به زبان عبری باقی مانده که از رنج بردگی و اخراج و ظلم و ستم عثمانیان سخن می‌گوید. یهودیان را سورگون کردند، یعنی آن‌ها را برخلاف میل‌شان جابه‌جا کردند و به قسطنطنیه آوردند. آن‌ها بدون اجازه رسمی حق ترک آن‌جا را نداشتند و احساس می‌کردند «در بند و تله افتاده‌اند». تا قرن نوزدهم، تشریفات پرداخت مالیات سورگونلو (جابه‌جا شده)، از کندی گلن (با پای خود آمده) متمایز ماند.<sup>[۲۰]</sup> زیرا پس از ۸۵۷/۱۴۵۳، یهودی‌ها تشویق می‌شدند که از اروپا به قسطنطنیه مهاجرت کنند. نامه‌ای از یک رژی (खाخام) به هم‌کیشان تحت آزار و شکنجه‌اش در اروپا باقی مانده که آن‌ها را تشویق می‌کند در سرزمین موعود مسکن بگزینند و از تب‌وتاب چشم‌انداز مهاجرت صهیونیستی مشتعل است:

در این‌جا، در سرزمین ترک‌ها، ما از هیچ چیز شکایت نداریم، ثروت زیاد داریم، طلا و نقره در دست‌وبال‌مان فراوان است، تحت فشار مالیات‌های سنگین نیستیم و آزادانه و بدون محدودیت تجارت می‌کنیم. زمین ثروت‌زاست. همه چیز ارزان است و همه ما با آرامش و آزادی زندگی می‌کنیم. در این‌جا جهودها اجباری ندارند مثل آلمان که مال و ثروت زیاد باعث لعن و نفرین‌شان می‌شود و مسیحیان از شدت حسادت هر تهمت و افتزایی که می‌توانند به‌شان می‌زنند تا طلای‌شان را از چنگ‌شان درآورند، برای نشان دادن شرم و خفت از جهود بودن ستاره زرد به لباس‌شان بدوزند. برادران من به پا خیزید، کمر همت بر بندید، نیروی‌تان را جمع کنید و نزد ما بیایید.

در «پناه عالم» برخلاف اروپای غربی، هیچ مانع و رادعی در تجارت یهودی‌ها وجود نداشت و بر ساختن کنیسه‌ها محدودیت زیادی اعمال نمی‌شد. یهودی‌ها در مدتی کوتاه در حرفه‌های عطاری، آهنگری،

نجاری و در چند مورد استثنایی، در تیول‌داری<sup>۱</sup>، بانک‌داری و طبابت پیشرفت کردند و با ثروتی که به دست آوردند موفق شدند حصر ائتلاف مسیحیان و مسلمانان در اجاره گمرکات را بشکنند. پس از گذشت یک دهه، تاریخ آنان از نوادر تاریخ یهودیان و داستان خوشبختی و شادکامی بود. در قسطنطنیه واژه‌های کشتار دسته‌جمعی، گتو و تفتیش عقاید معنایی نداشت.

از اواخر قرن پانزدهم / نهم، تا جایی که مردم به‌یاد دارند، بلاط<sup>۲</sup> و خاص‌کوی<sup>۳</sup> در دو سوی شاخ زرین مرکز اقامت یهودیان بود و آن‌ها از پیش از فتح در این دو منطقه سکونت داشتند. معروف بود که «بچه‌های بلاط قوی و جان‌سخت‌اند، اما جوان‌های خاص‌کوی مثل آلو وارفته‌اند.» کنیسه‌ها بر زندگی مردم فرمان می‌راندند، نمازگزاران آداب و شعائر مأمین اولیه‌شان را به‌کار می‌بستند، مدرسه‌های محلی و انجمن‌های خیریه را اداره می‌کردند و ترتیب پرداخت مالیات دولت را می‌دادند. رُبی‌ها با استقلالی قابل ملاحظه در دادگاه‌های یهودی به قضاوت می‌پرداختند و از قدرت قانونگذاری برای یهودیان برخوردار بودند.<sup>[۲۱]</sup>

موفق‌ترین یهودی قسطنطنیه دکتری به‌نام جاکو موگائتا<sup>۴</sup> بود که ایتالیایی متعصب دوره رنسانس را رها کرده و به‌بهشت امپراتوری عثمانی آمده بود، سپس به اسلام گرویده و یعقوب پاشا نام گرفته و پزشک مخصوص سلطان [محمد دوم] شده بود. او از معافیت مالیاتی برخوردار بود و اعقابش اعم از یهودی و مسلمان آن را به ارث بردند. قسطنطنیه شهری دوهویی بود. یعقوب پاشا هم مثل گنادیوس، آلويس گریٹی، و خود

۱. tax farmer، (تیول‌دار) شخصی بود که حق دریافت مالیات منطقه‌ای را در ازای پرداخت مبلغی مقطوع به دولت دریافت می‌کرد و خود، مالیات را از رعایا وصول می‌کرد. به این عمل تیول‌داری taxfarming می‌گویند. اجاره یا مقاطعه مالیات یا درآمد گمرک نیز به آن گفته می‌شود.

2. Balat

3. Haskoy

4. Giacomo Gaeta

سلطان به سهولت بین دو دنیا رفت و آمد داشت. او بارها نه فقط به قصر سلطان، بلکه به خانه سفیر و نیز در غَلَطَه نیز رفته بود. در آنجا، احتمالاً به فرمان سلطان، برای گمراه کردن سیاست‌سازان و نیز بی اطلاعات غلط می‌داد، مثلاً در سال ۸۷۰/۱۲۴۵، ادعا کرد که سلطان مسیحی شده است.<sup>[۲۲]</sup>

عثمانیان، یونانی‌ها، ارمنی‌ها، ایتالیایی‌ها و یهودی‌ها را در اصل به علل اقتصادی به «شهر» آورده بودند. حکومت سلطنتی خود یک عنصر نژادی پنجم را وارد می‌کرد. دولت عثمانی، «باب»/ دروازه خوانده می‌شد: «باب»/ «باب عالی» قسمتی از قصر فرمانروا بود که به طرز آشکاری در قدرت شرکت داشت: اهل بیت و کارکنان دستگاه اداری بسیار گسترده سلطان، حکومت عثمانی و دستگاه اجرایی و قضایی را «باب» او به‌شمار می‌آوردند. بدنه اصلی مقامات و سربازان سلطان، بردگانی بودند موسوم به قاپی قولو/ قاپی قولی یا «غلامان باب»<sup>۱</sup>. ساختار این تشکیلات<sup>۲</sup> بازتاب اعتقاد عثمانی‌ها به گوناگونی ملیتی و قومی سرزمینشان بود. آن‌ها جوانانی بین ۸ تا ۱۶ ساله بودند که بسته به نیاز دستگاه، از مسیحیان روستاهای بالکان و تا حدودی آناتولی، به شیوه‌ای موسوم به دُشِرِمِه<sup>۳</sup> تأمین می‌شدند. دُشِرِمِه از ترک‌ها صورت نمی‌گرفت. پس از فتح بوسنی در ۸۶۳/۱۴۶۳، با این‌که قرآن به بردگی گرفتن مسلمانان را برای مسلمانان منع کرده بود، اسلاوهای مسلمان نیز «جمع‌آوری می‌شدند». اما مسلمانان ترک‌تبار جمع‌آوری نمی‌شدند.

۱. آن‌ها قاپی قولاری، غلام درباری، غلام سلطنتی، و عجمی اوغلان، یعنی پسر خارجی نیز نامیده می‌شدند.
۲. به آن دروازه سلطنتی، دروازه سعادت/ «باب سعادت»، دیوان همایونی نیز می‌گفتند. نک. استانبول و تمدن امپراتوری عثمانی، ۹۹-۹۰.
۳. devshirme، جمع‌آوری کودکان سرزمین‌های فتح شده مسیحی که پس از آموزش، نیروی انسانی دولت را در ارتش و دیوان تأمین می‌کردند و خراج یا مالیات آن سرزمین‌ها به‌شمار می‌آمدند. برای آگاهی مبسوط و مشروح از «باب» نک. دانشنامه جهان اسلام: «باب عالی»؛ دایرة المعارف بزرگ اسلامی: «باب عالی».

در نظام دُشمره، تاریخ تولد جوان و خصوصیات والدینش ثبت می‌شد. سپس آن‌ها را به قسطنطنیه منتقل، ختنه و مسلمان می‌کردند. خوش قیافه و خانواده‌دارترین‌شان، یعنی گل سرسبد، در مکتب سلطانی / مدرسه کاخ شاهی و بقیه در خانه یک پاشا به تحصیل می‌پرداختند و در نهایت وارد خدمت دولتی می‌شدند. بقیه «به ترک‌ها داده می‌شدند» — یعنی به مزارع آناتولی اعزام می‌شدند تا زبان ترکی فراگیرند. سپس یا در قصر سلطنتی در سمت باغبان یا در بحریه در سمت ملوان یا در شهر در مراکز ساخت‌وساز به کار گرفته می‌شدند. سرانجام به ینی‌چری می‌پیوستند. ینی‌چری‌ها نیرویی بودند بین پانزده تا بیست‌هزار نفر که زبندگان سپاه عثمانی و نیروی نظامی عمده امپراتوری و نیروی انتظامی شهر قسطنطنیه را تشکیل می‌دادند. آن‌ها جلو دیوارها گشت می‌زدند، از [قلعه] هفت‌برج محافظت می‌کردند، بر اجرای قوانین و فرامین نظارت می‌کردند و بطریق عام و شخص سلطان را حراست می‌کردند.

بعضی از خانواده‌های مسیحی وقتی که می‌دیدند فرزندان‌شان را چطور جمع‌آوری می‌کنند قلب‌شان می‌شکست. در این‌باره ترانه‌ای سروده شده بود:

ای سلطان لعنت بر تو باد، هزاران هزار لعنت بر تو باد  
 برای شرارت‌هایی که مرتکب شده‌ای و شرارت‌هایی که مرتکب  
 می‌شوی  
 پیرهای پشت خمیده را به غُل و زنجیر می‌کشی  
 تا کودکان را به ینی‌چری تبدیل کنی  
 پدرها و مادرها، و خواهرها و برادرهای آن‌ها خون می‌گیرند  
 و من از شدت گریه جان از تنم می‌رود  
 تا روزی که زنده‌ام اشکم نمی‌خشکد  
 پارسال پسر مرا بردی، امسال برادرم را.

اما خانواده‌های عاقبت‌اندیش از این‌که می‌دیدند فرزندان‌شان در امنیت کامل بر نردبان خدمت به دولت عثمانی پا می‌گذاشتند خوشنود بودند.

بردگی در اسلام به اندازه مسیحیت خفت آور نبود. جوانان دُشمره در دستگاه سلطان یا وزیران تحصیل می‌کردند و این شانس را داشتند که بالاترین مشاغل را در امپراتوری به دست آورند - و از جان و مال خویشان خود حراست کنند. غلامان «باب عالی» از بسیاری از محدودیت‌های قانونی که بر سایر بردگان در مورد ازدواج و مالکیت اعمال می‌شد، در امان بودند. اسلاوهای بوسنی، با این‌که می‌دانستند باید تغییر دین دهند به تقاضای خودشان انتخاب و «جمع‌آوری» می‌شدند. سفیر و نیز نوشته بود که «ینی‌چری‌ها از این‌که بتوانند بگویند «من بردهٔ سرور بزرگ هستم» به خود می‌بالند، چون می‌دانند که این‌جا پادشاهی یا جمهوری بردگان است و در آن خودشان فرمان می‌رانند. آیا اگر صد سال پیش از میان جوانان ایرلندی کاتولیک عده‌ای را برمی‌گزیدند و مذهب‌شان را به پروتستان تغییر می‌دادند و به ایتون<sup>۱</sup> می‌فرستادند و بعد به آن‌ها می‌گفتند که به عنوان خدمتگزار ملکه بر امپراتوری بریتانیا حکومت کنند، به همین شکل احساس غرور و افتخار نمی‌کردند؟<sup>[۲۳]</sup>

دُشمره یک نهاد عثمانی ویژه و مورد حمایت خاص سلطان محمد دوم بود. یک ایتالیایی نوشته بود: «او در این مورد به قدری جدیت و پیگیری نشان می‌دهد که گویی می‌خواهد با تمام وجود مردمی نو خلق کند.» این رویه طغیان‌های بالقوه را به وفاداری عثمانی تبدیل کرد و بیشتر از متن «آینهٔ عثمانی برای شهریاران»<sup>۲</sup> که خدمتگزاران دولت عثمانی باید مطالعه می‌کردند، مزایای تنوع ملیتی را می‌آموخت. در کتاب حکومت یا قوانینی برای شاهان<sup>۳</sup> آمده است که اگر سلطان همهٔ ملیت‌ها را به خدمت گیرد «همهٔ ملل سعی می‌کنند بر یکدیگر پیشی بگیرند... اگر همهٔ سپاهیان از یک ملت باشند، خطر در کمین است، چون فقدان شور و حمیت، اشخاص را مستعد بی‌نظمی و تفرق می‌گرداند.»

۱. Eton، از معروف‌ترین مدرسه‌های ملی انگلستان که هنری ششم در ۱۴۴۰ تأسیس کرد و بسیاری از مردان بزرگ انگلستان در آن تحصیل کرده بودند.  
 ۲. نوشتهٔ سنان پاشا، قرون عثمانی، ۱۲۶.

با همهٔ این اوصاف، علت اصلی «جمع‌آوری» بی‌اعتمادی ترک‌ها بود. یکی از ساکنان قصر نوشته بود: «در قصر، ترک‌زبان معدود است چون سلطان احساس می‌کند تغییر دین‌دادگان مسیحی با وفاداری بیشتر خدمتش را می‌کنند. این‌ها نه خانه و کاشانه‌ای دارند، نه پدر و مادری، نه دوستی و به‌قدری وابستهٔ خدمت به او هستند که اگر می‌توانستند به میل خودشان هزاران نفر را قربانی او و بزرگ شدن امپراتوری‌اش می‌کردند.» از سوی دیگر، بسیاری از سرآمدان مسلمان، قدیمی‌تر از عثمانیان بودند و به آن‌ها رشک می‌بردند. هنگامی که عثمانیان از راه رسیدند، دولت‌های کهن ترک مانند روم<sup>۱</sup> و دانشمندیه در آناتولی وجود داشتند. محمد دوم پیش‌تر با خطر سرآمدان قدرتمند مسلمان روبه‌رو شده بود: او در ۸۵۰/۱۴۴۶ پس از دو سال حکومت خلع شده بود. احتمالاً، سلطان مراد دوم، پدر محمد دوم نیز، در ۸۵۰/۱۴۴۶ بعد از دو سال حکومت به تحریک وزیر اعظم، خلیل [پاشا] چندرلی/جاندارلی، عضو خاندانی که سه وزیر اعظم از آن برخاسته بود، خلع شده بود.<sup>۲</sup> وزیر اعظم محمد دوم از ترس واکتش غرب، مخالف حمله به قسطنطنیه بود و آن را «بلاهت جوانی سمرست» می‌خواند. کمی پس از محاصرهٔ قسطنطنیه به فرمان محمد دوم او را گردن زدند. از آن پس اکثر وزیران اعظم و پاشاها غلامان «باب» بودند: پس از سال ۸۵۷/۱۴۵۳ از ۴۸ وزیر اعظم، فقط هجده نفر ترک‌تبار بودند. برخی از ترک‌ها هیأت مشاورهٔ سلطان یا دیوان همایونی را با انزجار «بازار برده» می‌نامیدند.<sup>[۲۴]</sup>

وجود ینی‌چری‌ها به این معنی بود که اکثر سربازها و سازندگان مساجد بزرگ و وزیران در قسطنطنیه برده بودند. در ۹۳۱/۱۵۲۴، به نوشتهٔ سیاحی فرانسوی، در قصر «زبان اسکلاوئین»<sup>۳</sup> (صرب-کروات) «بیشتر از سایر زبان‌ها استفاده و فهمیده می‌شود... فقط به این علت که بین

۱. منظور سلجوقیان روم است که پیش‌تر به آن‌ها اشاره شده است.

۲. برای آگاهی از چگونگی حکومت مراد دوم نک. دایرةالمعارف فارسی: مراد دوم.

3. Sclavonian

ینی چری‌ها متداول است.» برخلاف تصور تاریخ‌نگاران، غلامان «باب» بر هر دو دنیا سوار بودند، یعنی از پایتخت ارتباط خود را با خانواده‌هایشان در ایالات حفظ می‌کردند. برای مثال، در ۸۶۲/۱۴۵۷، محمودپاشا وزیر اعظم به این علت مذاکرات با صربستان را پیش برد و دو طرف به صلحی مطلوب دست یافتند و خراج صرب‌ها به امپراتوری عثمانی افزایش یافت که «عالی‌ترین مقام دربار صربستان یعنی وویوود<sup>۱</sup> بزرگ، میخائیل آنگلوویک<sup>۲</sup>، برادر او بود.»<sup>[۲۵]</sup>

عده‌ای از غلامان «باب»، یک گروه فشارِ صرب در پایتخت تشکیل دادند که غالباً با بطریق‌خانه یونانی درگیری داشت. برجسته‌ترین صرب قسطنطنیه و یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های تاریخ عثمانی، بایکا سُکولویک<sup>۳</sup>، پنجاه سال پس از فتح، در شهری کوچک به نام ویسگراد<sup>۴</sup> در مرز صربستان و بوسنی به دنیا آمد. سُکولویک مردی بود با ریش سیاه و بینی عقابی و شخصیتی پرنفوذ. در مدتی کوتاه مراتب دُشِرِمِه را طی کرد و به مناصب بازدار (پرورش‌دهندهٔ باز شکاری سلطان)، امیرالبحر، وزیر، و والی قلمرو عثمانی در اروپا رسید و سرانجام، از ۱۵۶۴ تا ۹۷۲/۱۵۷۹ تا ۹۸۷، با نام صوقُللی محمدپاشا، وزارت اعظم را برعهده گرفت. او دولتمردی بود مبادی آداب، دوراندیش و مال‌پرست که بیش و نگرشی جهانی داشت. محمدپاشا برای کمک به کشورهای مسلمان در مقابل روسیه و پرتغال نقشه‌ای کشیده بود و می‌خواست رودهای دُن و ولگا، و دریا‌های سرخ و مدیترانه را با کانال به یکدیگر متصل کند.<sup>۵</sup> او به سوماترا مهمات و تجهیزات فرستاد، در انتخاب شاه جدید لهستان کمک کرد، به‌ویژه سفارش تابلو نقاشی و ساعت داد و با وجود شکست نیروی دریایی

1. Michael Angelovic

2. Michael Angelovic

3. Bajica Sokolovic

4. Visegrad

۵. رودهای نام‌برده با کانالی که در ۱۹۵۲ تکمیل شد به یکدیگر متصل شدند.



عثمانی در جنگ لپانتو/ لپانت در ۹۸۱/۱۵۷۳، صلح توفیق‌آمیزی بین امپراتوری عثمانی و اسپانیا، ونیز و پاپ برقرار کرد. با این‌همه، ارتباط خود را با اصلیت صرب‌اش حفظ کرد. خویشاوندانش را در دولت مرکزی عثمانی به‌کار گماشت و در ۹۵۷/۱۵۵۷، با پافشاری او مقام اسقف اعظم در پیچ<sup>۱</sup> احیا و برخلاف تمایل بطریق‌خانه، برادرش اولین اسقف اعظم پیچ شد. خود او پیش از آن‌که «جمع‌آوری» شود، قصد داشت کشیش شود و می‌گفتند، چند بار که برادرزاده‌هایش به قسطنطنیه آمده بودند، با آن‌ها به کلیسا رفته بود. معماری ارتباط میان دو دنیای صوقللی محمدپاشا را ابدی ساخته است، همسر او، اسمیخان سلطان<sup>۲</sup>/ آسماخاتون، دختر سلطان سلیم دوم، در قسطنطنیه نزدیک هیپودروم<sup>۳</sup> رومی مسجدی ساخت به نام صوقللی محمدپاشا که شاهکار عصر طلایی معماری عثمانی به‌شمار می‌آید. خود وزیر اعظم دستور احداث یک پل یازده‌تاقی بر رود درینا<sup>۴</sup> در نزدیکی زادگاهش در بوسنی را داد. «یکی از باشکوه‌ترین دهانه‌هایی که ممکن است انسان ببیند.»<sup>۵</sup>[۲۶]

در ۸۸۲/۱۴۷۷، بیست و چهار سال پس از فتح، قاضی قسطنطنیه برای اطلاع سلطان از شهر آمار تهیه کرد. در قسطنطنیه و غَلَطَه: ۴۸۶ خانه به مسلمانان؛ ۳۷۴۲ به یونانیان؛ ۱/۶۴۷ به یهودیان؛ ۴۳۴ به ارمنیان؛ ۳۸۴ به قرامانیان به‌ظاهر ارمنی؛ ۳۳۲ به فرنگی‌ها (همه در غَلَطَه)؛ ۲۶۷ به مسیحیان کریمه و ۳۹ خانه به کولی‌ها تعلق داشت. در مجموع «شهر» ۸۰/۰۰۰ ساکن داشت (به‌استثنای غلامان «باب»). قسطنطنیه شهری بود که

۱. Pecs، شهری در جنوب غربی مجارستان.

## 2. Ismihan

۳. Roman hippodrome، میدان مسابقات اسب‌دوانی و ارابه‌رانی «شهر» در امپراتوری روم شرقی. از دوران عثمانی به‌آت‌میدانی (میدان مسابقات اسب‌دوانی) مشهور شد. از این میدان در این کتاب بسیار نام می‌رود.

## 4. Drina

۵. در این‌جا، ظاهراً شماره ۲۶، که به منابع کتاب‌شناسی این فصل اختصاص دارد، در متن از قلم افتاده بود.

در آن ناسیونالیسم به مبارزه فراخوانده شده بود و در خیابان‌هایش به زبان‌های یونانی، ارمنی، ایتالیایی، زبان میانجی، آلبانیایی، بلغاری\* و صربیی، همچنین ترکی، فارسی و عربی صحبت می‌شد.

قسطنطنیه، تنها شهر چندملیتی اروپا، بیش از همه شهرهای دیگر نامگذاری شده است. صرب‌ها، بلغاری‌ها و روسی‌ها، عنوان تزاریگراد، شهر امپراتوران را ستایش می‌کردند. ارمنی‌ها در گُسدانتنوئلیس، شهر کنستانتین، زندگی می‌کردند. یونانی‌ها در محاورات روزمره آن را polis – «شهر» – می‌نامیدند، همچنان که عده‌ای هنوز می‌نامند، برای آن‌ها شهر دیگری وجود ندارد. نام یونانی رسمی آن، Constantinopolis Nea Roma [کنستانتینوپلیس در مجاورت روم] بوده است که عثمانی‌ها قسطنطنیه را (که نام «شهر» به زبان عربی است) از آن گرفتند و روی اسناد رسمی و سکه‌ها ثبت و حک کردند. در زبان عثمانی ادبی «در سعادت» نامیده می‌شد، چون بخت آن را داشت که اقامتگاه سلطان باشد، یا Asithane فارسی به معنی «آرامش‌گاه سلطان»<sup>۱</sup>. با این‌همه، نام آن در محاورات روزمره، حتی پیش از فتح، تحریف جمله یونانی eis teen polin «به سوی شهر» بود: Istanbul (استانبول).

سر‌ها و پاها، همچنین نام‌ها، مظهر خصوصیت چندملیتی «شهر» بود. ساکنان استانبول به هر مذهب که بودند، معمولاً، عبا یا لباده‌ای ساده مثل لباس امروزی اعراب خلیج فارس اما با رنگ‌های تیره به تن می‌کردند. روی عبا جلیقه ساتن یا نخ‌ی که در زمستان با پارچه‌ای نخ‌ی آستر می‌شد،

\* تا اوایل قرن بیستم، نیروی اسلاو دیگر، voynuk‌ها، مهرهای بلغاری، و بازدارها بودند که در اسطبل‌های سلطنتی خدمت، و کمبود درآمدشان را با نواختن نی‌انبان و رقص جبران می‌کردند.

see Nicolas de Nicolay, Dans l'Empire de Suliman le Magnifique, 1989, 183.

۱. لغت (آشتی) ašti یکی از معانی‌اش آرامش است، منظور نویسنده از جزء دوم کلمه، یعنی hane، یا خان فارسی به معنی خانه بوده است یا خان ترکی به معنی فرمانروا. زیرا معادل انگلیسی آن را «house of state» داده است، به معنی استراحت‌گاه/ خانه فرمانروا. نک. فرهنگ فارسی، تألیف دکتر محمد معین: آشتی؛ خان.

می پوشیدند و به کمرشان شال می بستند. آن‌ها به اروپایی‌ها، که لباس‌های خود را با تزییناتی مثل پیلی و چاک بی ریخت می کردند، می خندیدند. تا قرن نوزدهم/ سیزدهم، دولت عثمانی، هم برای نشان دادن برتری مسلمان‌ها و هم پروبال دادن به رقابت‌های قومی، بر تمایز پوشاک میان جماعات مختلف تأکید داشت. فقط مسلمانان می توانستند عمامه سفید یا سبز ببندند و از پاپوش زرد استفاده کنند. یونانی‌ها، ارمنی‌ها و یهودی‌ها به ترتیب با کلاه‌های آبی آسمانی، آبی تیره (بعدها سرخ) و زرد و پاپوش‌های سیاه، بنفش و آبی متمایز می شدند. بر قوانین حاکم بر لباس اقلیت‌های مذهبی پیوسته به صراحت تأکید می شد. برای مثال در ۹۸۸/۱۵۸۰، یهودی‌ها و مسیحی‌ها رسماً از «لباس پوشیدن مانند مسلمانان»، یعنی استفاده از ابریشم، پوست خز یا کفش قرمز منع و در عوض از حق استفاده از رنگ‌های تیره یا آبی بهره‌مند شدند «چون ریخت و اطوار آن‌ها از لحاظ شریعت [قانون اسلام] و منطق باید خاکسارانه و حقارت‌آمیز می بود.» همچنین مکرر از زندگی در جوار مساجد و ساختن خانه‌های مرتفع یا خریدن برده منع می شدند.<sup>[۲۷]</sup> این تکرارها نشان می‌دهد که قوانین غالباً نادیده گرفته می شد. موقعیت مسلمانان به قدری جالب توجه بود که تمایل اقلیت‌ها برای تشابه با آن‌ها را نمی شد مهار کرد. معافیت از مقررات لباس قابل خرید بود. با این همه، برای بیشتر مردم در بیشتر مواقع، لباسی که می پوشیدند احساس تعلق به یک جماعت خاص را تقویت می کرد. لباس‌ها تضاد افراد را تقویت می کرد.

ساکنان کنونی قسطنطنیه می‌گویند که از روی ظاهر می‌توانند بفهمند همسایه‌شان ترک است یا یونانی یا، یهودی یا ارمنی. در قرن نوزدهم/ سیزدهم، پس از لغو قوانین لباس، نویسنده و سیاحی به نام ادموندو دامیچی<sup>۱</sup> نوشت که اگر یک ترک و یونانی با وجود تشابه لباس کنار هم نشستند باشند، بلافاصله از سکون و بی‌تحركی فرد اخیر و «هزاران حالت

۱. Edmondo de Amicis (۱۹۰۸-۱۸۴۱)، داستان‌نویس، روزنامه‌نگار و شاعر ایتالیایی.

حاکمی از سرزندگی و نشاط در چشمان» فرد اول که سرش را «با حرکات اسبی که به هیجان آمده این سو و آن سو می برد» می توان از هم تشخیص شان داد. در اولین قرن حیات امپراتوری، چهره ها و حرکات کثیرالملگی قسطنطنیه را آشکار می ساخت.<sup>[۲۸]</sup>

در ۸۸۲/۱۴۷۷، سال آمارگیری، سلطان محمد دوم، خالق این عالم صغیر کثیرالملّه، ۴۷ سال داشت و در نظر غلام بیچه دربار، جان ماریا آنجوللو، مردی بود «متوسط القامت، فربه و گوشتالو با پیشانی بلند، چشمان درشت با مژه های پرپشت، بینی عقابی، دهان کوچک، ریش گرد پرپشت متمایل به قرمز، گردن کوتاه کلفت، پوست زرد پریده رنگ، تا حدودی چهارشانه و صدای رسا»<sup>[۲۹]</sup> که اکنون پس از یک دوره فتوحات فرصت داشت در پایتخت خود استراحت کند.

او نیز مانند «شهر» مجموعه ای از تضادها بود: بی رحم و ملایم، سرسخت و اهل مدارا، پرهیزکار و شاهدباز. با همان شور و حرارتی که فرمان آزار و شکنجه و قتل عام صادر می کرد، مدرسه و بازار ساخت. خود را، هم «غازی» می شمرد هم «اسکندر نو». قرآن، تفسیرهای انجیل، اشعار فارسی، وقایع نامه های امپراتوران، پاپ ها و شاهان فرانسه، زندگینامه اسکندر به قلم آریان، آثار هومر، تواریخ هرودوت، لیوی و گزنفون را می خواند یا برایش می خواندند.<sup>[۳۰]</sup> از زبان به مثابه ابزار ارتباط بهره می جست نه سلطه. با این که با دشمن بزرگ امپراتوری عثمانی - امپراتور شارل پنجم که می گفتند با خدا به زبان اسپانیایی راز و نیاز می کرد، با آقایان به زبان فرانسوی حرف می زد و با خانم ها به زبان انگلیسی و با اسبش به زبان آلمانی - قابل قیاس نبود، به زبان های ترکی، فارسی و عربی حرف می زد و قدر مسلم تا حدودی به زبان های یونانی و صرب-کروات آشنایی داشت. در اشعارش خود را «فاتح» نمی نامید، بلکه عونی (لغت ترکی به معنی یار) می نامید.

او سرایندهٔ این نمونه از دوبیتی‌های عثمانی بود:

ساقی بریز می کاین لاله زار جاودانه نیست  
خزان می رسد از راه و بهار دیگر نیست.

با این‌که به ترکی می نوشت و فرمان می داد، فرهنگ و زبان فارسی را که در جهان اسلام به قدر فرهنگ فرانسوی در اروپای قرن هجدهم وجهه و اعتبار داشت می ستود. فارسی زبان دیگری بود که رویکرد چندصدایی «شهر» را تقویت کرد. یکی از دانشمندان ایرانی که قسطنطنیه به خود جذب کرد، آخرین اخترشناس مسلمان در قرون وسطا، علی قوشچی سمرقندی<sup>۱</sup> بود که در مدرسهٔ مسجد آیاصوفیه درس می داد.

سلطان محمد پس از آن‌که پی برد شاعری که ایرانی می پنداشت، ترک تبار بود و در ایران درس خوانده بود، کلیسای یونانی نیمه ویرانی را که به وی التفات کرده بود پس گرفت.<sup>[۳۱]</sup>

در امپراتوری عثمانی فرهنگ ایرانی به قدری پرنفوذ بود که گرچه عثمانی، زبان بزرگان دربار و دولت، ساختار ترکی داشت، بخشی از واژگان و اصطلاحاتش فارسی-عربی بود: در دههٔ ۱۹۲۰، تنها ۳۷ درصد از حجم فرهنگ لغت، ریشهٔ ترکی داشت. درهم بافتگی ساختار لغات و جملات زبان عثمانی، آن را بدل به یکی از موانع عمدهٔ پیشرفت ادبی و ارتباط با جهان خارج کرد. «تذهیب» عبارات و اصطلاحات، تضاد با زبان ترکی سادهٔ کوچه و خیابان را به اوج رساند. برای مثال، پس از مرگ خطاطی مشهور، گفته بودند «نقطه‌های دستخط او به خال گونه‌های حوریان بهشتی تبدیل شده.» اما گاهی از اصول تمرد می شد. در قرن شانزدهم شاعری به نام یحیی بی/یغی حاضر نبود «دراگمان<sup>۲</sup> / دیلماج

۱. ۱۴۷۴/۸۷۹، منجم و متکلم و ریاضی دان، از اداره کنندگان رصدخانهٔ اُغ بیگ در سمرقند و قوشچی او. از جانب اوزون حسن آق قویونلو به سفارت قسطنطنیه رفت و پس از مدتی تدریس در آیاصوفیه، مدرسه‌ای متشکل از ریاضی دانان تأسیس کرد. دایرةالمعارف فارسی، قوشچی، علی؛ تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیهٔ جدید، ج ۱، ۲۵۱.

2. dragoman

ایرانیان شود» یا «در مجلس ترحیم ایرانیان غذا بخورد» و به ترکی غلیظ می نوشت، حال آن که او ترک نبود، یک یَیِ چری بود که به نسب آلبانیایی خود فخر می فروخت.<sup>[۳۲]</sup>

محمد دوم عالمان اسلامی و متکلمان را تشویق و حمایت می کرد. اغلب سرزده به مدرسه ای که کنار مسجد خود ساخته بود می رفت و به درس معلمان گوش می داد و هم معلم را امتحان می کرد هم شاگرد را. در عین حال، دانشجوی فلسفه یونانی و بزرگ ترین حامی بی همتای آثار نقاشان ایتالیایی دوره رنسانس و اولین حکمران مسلمان بود که هنرمندان ایتالیایی را می ستود. از میان هنرمندانی که به قسطنطنیه دعوت کرد، می توان ماتئو دپاستی<sup>۱</sup> اهل ریمنی<sup>۲</sup>، مایسترو پائولی<sup>۳</sup> اهل دو بروونیک<sup>۴</sup> و کستانزو دافرا<sup>۵</sup>، مدالیون ساز را نام برد.<sup>[۳۳]</sup>

قسطنطنیه، در اولین سال های حکومت محمد دوم، از نظر سیاسی، تجاری و فرهنگی بخشی از اروپا بود. او در ۸۴۴/۱۴۷۹، پس از شانزده سال جنگ، با نیز صلح کرد. در سپتامبر همان سال، فرمانروای و نیز در پاسخ او که یک نقاش خوب خواسته بود، نقاش رسمی دربار خود، جنتیله بلینی<sup>۶</sup> را به قسطنطنیه فرستاد و بایلو (کنسول) و نیز او را به حضور سلطان معرفی کرد. بلینی پیش از آن پنج سال را به نو کردن رنگ تالار شورای بزرگ قصر دوج گذرانده بود و یک سال و سه ماه بعد را صرف نقاشی تک چهره های محمد دوم و درباریان او و تصاویر شهوانی بر دیوارهای «اتاق های اندرونی» قصر سلطان کرد که در شرقی ترین نقطه قسطنطنیه در حال احداث بود.

1. Matteo de Pasti
2. Rimin
3. Maestro Paoli
4. Dobrovnik
5. Costanzo da Ferrara
6. Gentile Bellini

در سال ۸۸۶/۱۴۸۱، سلطان محمد دوم، با این‌که ۴۸ سال<sup>۱</sup> بیشتر نداشت، بیمار و رنجور شد. همان سال هنگامی که لشکریان خود را از قسطنطنیه به داخل آسیا هدایت می‌کرد، بر اثر انسداد روده از دنیا رفت. حتی وزرای او نمی‌دانستند قصد داشت کدام کشور را فتح کند. وضعیت مرگ او نشان می‌داد که احتمالاً مسموم شده بود - شاید با همکاری پزشک ایرانی اش، لاری<sup>۲</sup>، و به دستور پسرش بایزید دوم.<sup>[۳۴]</sup>

مرگ محمد دوم پایتخت را در موقعیت باریکی قرار داد. «شهر» به آزمایشگاهی شیمیایی بدل شده بود متشکل از عناصر ناهمگون که امکان داشت یا با یکدیگر ترکیب یا مشتعل شوند. از لحاظ نظری یک پایتخت دودمانی چندملیتی بود اما این امر در عمل موجب تعارض میان ملیت‌گرایی و امپراتوری، بلندپروازی و واقعیت، عشق به «شهر» و آرزوی تغییر یا ترک آن می‌شد.

قسطنطنیه به سبب جمعیت یونانی و گذشته بیزانسی اش، برای پایتختی عثمانی موضوعی بحث‌انگیز بود. با وجود این‌که کریتولوس «فاتح» را مدح و ستایش می‌کرد، برخی از ترک‌ها، به خصوص آن‌هایی که با پایتخت پیشین، آدرنه مرتبط می‌شدند، از سیاست‌های افزایش جمعیت او خشمگین بودند. به‌رغم وعده‌های اولیه سلطان دایر بر مالکیت مطلق برای مهاجران، گاهی ترک‌ها مجبور بودند یا به خود او اجازه‌بها پردازند یا به مالکان اصلی یونانی. آن‌ها با عصبانیت می‌گفتند «تو ما را وادار کردی خانه‌های خودمان بگذاریم و به این‌جا بیاییم تا به این بی‌دین‌ها اجازه‌خانه بدهیم؟» عده‌ای خانواده خود را رها کردند و از «شهر» گریختند. اعتراضات مستقیماً متوجه سلطان و وزیر اعظم یونانی‌الاصل او محمدپاشا بود:

۱. در دایرة‌المعارف فارسی، ذیل مدخل «محمد فاتح»، یا محمد دوم، سال تولد و مرگ او ۸۶-۸۳۲ق مطابق با ۸۱-۱۴۲۹ آمده است، بنابراین او هنگام مرگ ۵۴ سال قمری یا ۵۲ سال میلادی داشته است.

۲. Lari، شناخته نشد.

سلطانی که به فرامین خود وفا نمی‌کند  
 قلمروش هرگز از آسیب در امان نمی‌ماند.  
 و وزیری که همیشه از بین کفار انتخاب می‌شود  
 همواره در پی ضربه زدن به مؤمنان واقعی است.

سرانجام اعتراضات به قدری شدت گرفت که محمد دوم، با صدور گواهی  
 مَمهور به طُغرا (مُهر شخصی سلطان)، ترک‌ها را از پرداخت اجاره‌بها  
 خلاص کرد.

جهان‌وطنی‌گریِ دربار «فاتح» نیز عامل دیگر ترس و وحشت بود.  
 شاعری نوشته بود:

گر آرزویت است که در بارگه سلطان به جلال و جبروتی رسی  
 باید که یا جهود باشی یا ایرانی یا این‌که فرنگی

برای مورخان گمنام که به زبان ترکی مردم عادی می‌نوشتند، قسطنطنیه  
 «جزیرهٔ انواع شکنجه‌ها و مصیبت‌ها، مجمع بدبختی و بلا، و سرچشمهٔ  
 شکست و نابودی» بود. «شهر» نفرین‌شده می‌بایست تا روز قیامت در  
 ویرانه‌های خود رها می‌شد. پایتخت باید به آذر نه رجعت می‌یافت.<sup>[۳۵]</sup>  
 گذشته از ناراضیان ترک، خود دولت عثمانی نیز تهدیدی برای آیندهٔ  
 پایتخت به‌شمار می‌رفت. به‌علت فقدان مجلس نمایندگان یا اشرافیت  
 موروثی قدرتمند، قدرت در دست غلامان «باب» بود. با این‌همه، گفتهٔ  
 یوونال<sup>۱</sup> در مورد یک گارد سلطنتی دیگر، یعنی پره‌تورین<sup>۲</sup>‌های روم شرقی، در  
 این‌جا نیز صدق می‌کرد *quis custodiet ipsos custodes* (چه‌کسی مراقب  
 مراقبان است؟). درست است که سلطان یَنی‌چری‌ها را جلو روی‌شان  
 «بره‌های ملوس من» می‌نامید، اما بهتر از هرکس می‌دانست که آن‌ها  
 گرگ‌های گرسنه‌اند. در ۸۵۵/۱۴۵۱، یَنی‌چری‌ها سرمست از قدرت

۱. Juvenal، شاعر انتقادی قرن‌های اول و دوم میلادی در روم باستان.

2. Praetorians



فریاد زده بودند: «این اولین نبرد سلطان ما بود، باید همان طور که مرسوم است به ما پاداش می داد.»<sup>[۳۶]</sup> و مدام پشت سرش زیر لب پیچ می کردند. چه چیزی می توانست مانع این ماشین نظامی بی بدیل شود که می توانست هر زمان که اراده می کرد شاه را براندازد؛ یا قدرت را از چنگ خاندان درآورد؛ این کاری بود که گارد غلامان در سرزمین های اسلامی دیگر، بغداد و قاهره، انجام داده بودند.<sup>۱</sup>

فقط ترک ها از قسطنطنیه عثمانی نرنجیده بودند. سیاست یونانی خواهی سلطان بر قمار استوار بود: استحکام و ثبات بخشیدن به قدرت و منافع امپراتوری عثمانی و گسترش فضای داد و ستد و تجارت برای جلب رضایت یونانیان به این که در اصطلاح عثمانی «رعیت / گله» باشند تا چوپان عثمانی پشم شان را بچینند.

تاریخ نگاران که به طاعون ناسیونالیسم آلوده شده اند، که از ۱۸۳۰ به سرعت شیوع یافت، در مورد حوزه عمل این ایدئولوژی و قدرتش مبالغه کرده اند. همان طور که سلسله عثمانی مظاهر اسلامی، ترکی و اروپایی را درآمیخته بود، بسیاری از اتباعش چندین هویت را درآمیخته بودند. می شد احساس یونانیت (یا عربیت یا یهودیت یا صرب) داشت و عثمانی بود. عده ای از یونانیان بیشتر ضد غربی ماندند تا ضد عثمانی و اعتقاد داشتند که «عمامه سلطان بهتر از کلاه کاردینال» است. برای مثال، مانوئل پالوگوس<sup>۲</sup>، برادرزاده امپراتور پیشین<sup>۳</sup>، در ۸۸۲/۱۴۷۷ به قسطنطنیه بازگشت و به او ملک دادند. یکی از پسرهایش به اسلام گروید، دیگری یونانی ماند. یک قرن بعد، مسافری آلمانی نوشت که یونانی ها «نمی خواهند کسی جز ترک ها به شان حکومت کند، حتی یک مسیحی.»<sup>[۳۷]</sup> با این وصف، عده ای از یونانی ها امپراتوری عثمانی را

۱. منظور مملوک ها در مملکت دهلی و سلسله ممالیک در مصر و شام است.

2. Manuel Palaeologus

۳. منظور امپراتور بیزانس است.

دشمن و سرکوب‌گر به‌شمار می‌آوردند. بطریق گنبدیوس از «فاتح» سپاسگزار بود و اعتراف داشت که بعضی از عثمانی‌ها با سیاست‌های او بیشتر همراهی نشان می‌دهند تا روحانیان کلیسای خودش. اما در خلوت ترک‌ها را سگ‌های درنده‌هاجر<sup>۱</sup> و «بیگانه» می‌نامید. روابط او با سلطان نه برحسب وفاداری، بلکه برحسب ضرورت بود.

وقتی احساسات کسانی که سلطان خود گماشته تا این حد انزجارآمیز باشد، تصور احساسات یونانی‌های معمولی دشوار نیست. در مراسم نماز کلیساهای قسطنطنیه ترک‌ها مدام با عناوین «لامذهب» و «دوزخی» تکفیر می‌شدند. دوکاس<sup>۲</sup> وقایع‌نگار، که در کورفو<sup>۳</sup> زندگی می‌کرد، از آن مکان امن چند لقب به سلطان اعطا کرده بود، از جمله «جانور درنده... و جلودار دشمنان مسیح». آسیب ضربه‌تصرف قسطنطنیه به قدری شدید بود که تا همین اواخر، یونانی‌ها، سه‌شنبه، روز سقوط «شهر» را نحس و بدشگون می‌دانستند. بسیاری از یونانی‌ها به احیای امپراتوری بیزانس با همان شور و حرارت اعتقاد داشتند که به رستاخیز عیسی مسیح اعتقاد داشتند.<sup>[۳۸]</sup>

از روزی که عثمانی‌ها شهر را فتح کردند، همه به روزی امید بسته بودند که از آن‌جا خارج می‌شوند. مراسم نماز کلیسای هاگیا سوفیا با ورود «سگ‌های ترک» از هم گسیخت، کشیش در یکی از ستون‌های کلیسا ناپدید شد و منتظر بازگشت یونانی‌ها ماند. اندکی بعد درحالی‌که جام شراب در دست داشت و صورتش برق می‌زد ظاهر شد و از پله‌های محراب بالا رفت و مراسم را از سر گرفت. به‌زعم او، آخرین امپراتور نمرده بود، به‌مرمر تبدیل شده بود و در غاری زیر دروازه طلایی<sup>۴</sup> به خواب رفته بود؛ این مکان آیینی در سال ۳۹۰م به دست تئودوسیوس بزرگ ساخته شده بود و امپراتوران پیروزمند از آن وارد شهر می‌شدند، و

۱. منظور کنیز سارا، زن ابراهیم و مادر اسماعیل پیامبر، است.

2. Ducas

۳. Corfu، جزیره‌ای در یونان.

4. Golden Gate